

نبوت در اندیشه سیاسی ابونصر فارابی

طیبه محمدی کیا

۱. فارابی

ابونصر محمد بن محمد بن طرخان بن اوزلغ مشهور به فارابی در قریه‌ای به نام ویسیج نزدیک فاراب^۱ در ترکستان ماوراءالنهر به سال ۲۵۷ متولد شد و زمان فوت او را غالباً در حدود ۳۳۹ هجری - ۹۵۰ میلادی ذکر کرده‌اند. درباره خانواده^۲ او گفته شده است که پدرش احتمالاً ایرانی الاصل بوده و مادرش از زنان ترک بوده است. فارابی عمدتاً در بغداد تحصیل کرد، وی منطق را در بغداد آموخت و بعد به حران رفت - این در زمان المقتدر خلیفه عباسی بود - و در حلقه درس یوحنا بن حیلان نشست و باز هم به بغداد بازگشت و در سال ۳۳۰ هجری به دمشق رفت و دعوت حاکم شیعی مذهب حلب، سیف الدوله همدانی را پذیرفت و مدتی را در دربار وی گذراند. مک دونالد فارابی را قاعده هرم فلسفه اسلامی می‌داند، فارابی در فلسفه، منطق، موسیقی و سیاست صاحب آرای جدید و ابتکاری است، از جمله آرای سیاسی و دیدگاه‌های ویژه او درباره مدینه فاضله کهن‌ترین اندیشه سیاسی مدون شیعی است.

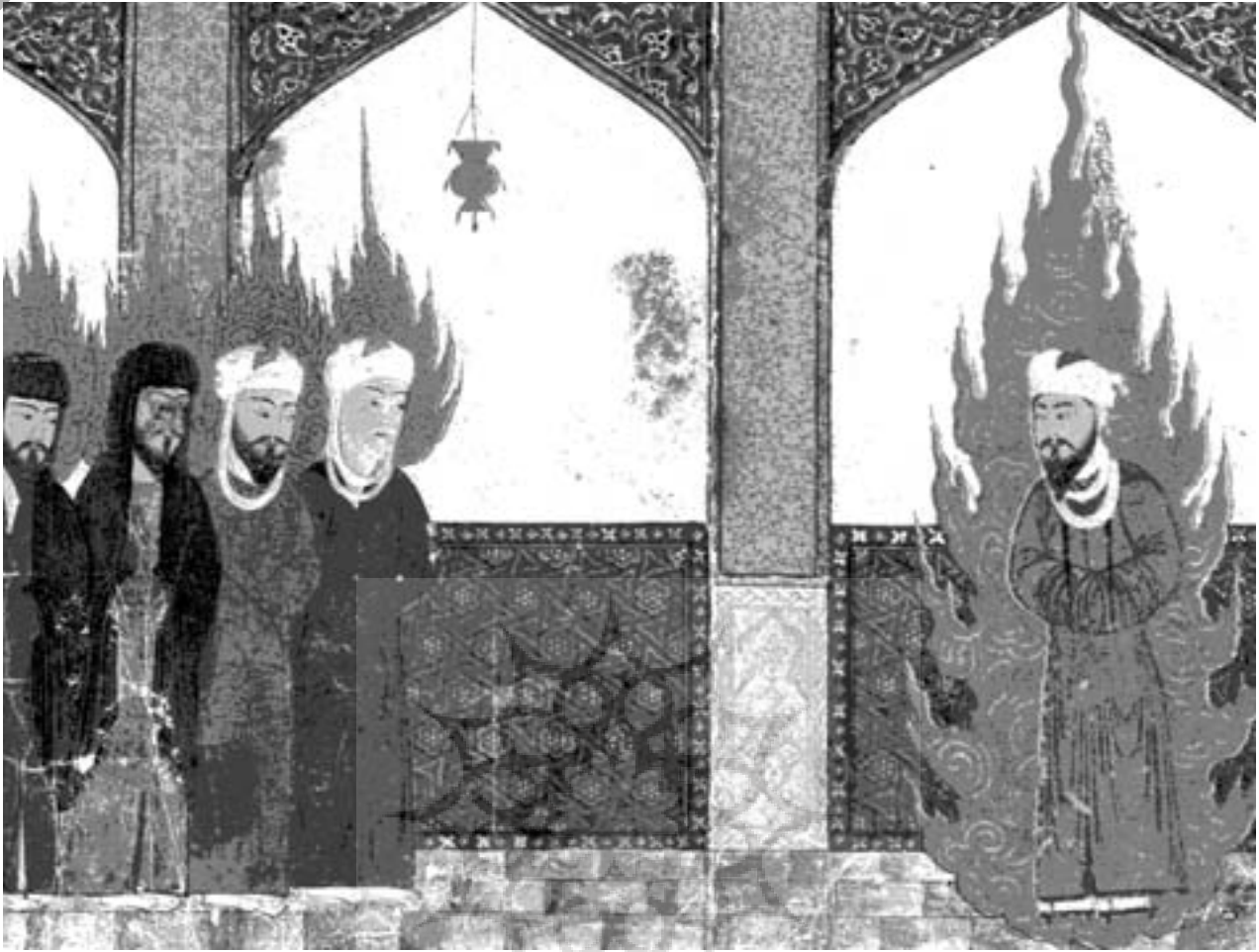
وی در آغاز بحران خلافت، در زمان اوج گیری بحث درباره جانشینی پیامبر اسلام (ص) با نوشتن کتاب آرای اهل مدینه فاضله بحث عقلی درباره سیاست و اجتماع را به عالم اسلام وارد کرد، به عبارت درست‌تر این بحث را در عالم اسلام مطرح کرد. عصر و دوره فارابی همزمان با دوره‌ای بود که مسلمانان سعی و کوشش علمی خود را در راستای نقل و ترجمه آرا و آثار یونانیان مبذول کرده بودند، ترجمه‌های آثار یونانیان بیشتر به واسطه زبان سریانی و توسط غیر مسلمانان صورت می‌گرفت و روابط دوستانه فارابی با برخی از این مترجمان راه را برای آشنایی هر چه بهتر او با آثار حکیمان یونانی هموار کرد.

آثار فارابی اکثراً در شرح و توضیح آثار افلاطون، ارسطو و جالینوس در منطق و طبیعیات و نوامیس و اخلاق و مابعدالطبیعه می‌باشد، بی‌تردید فارابی تا اندازه‌ای تحت تأثیر اندیشه فلاسفه یونانی، افلاطون و ارسطو قرار گرفته، او را در منطق و طبیعیات ارسطویی و در اخلاق و سیاست پیرو افلاطون و در مابعدالطبیعه فلوطینی می‌دانند، حکیمی التقاطی و تلفیقی و مؤمن و معتقد به وحدت فلسفه.^۳

فارابی با توجه به بحران خلافت در جهان اسلام که در زمان او آغاز شد، با نگاه دین محور و تأمل در سرشت اسلام به دنبال رهایی جامعه از انحطاط است، وی در طرح مدینه فاضله خود به دنبال جایگاه ساخت قدرت عصر خود در ساخت‌های مختلف قدرت و بهبود شرایط حاکمیت است، از این جهت است که نظر به تاریخی و سیاسی بودن فلسفه فارابی داده شده است، دکتر نصر فارابی را بنیانگذار فلسفه سیاسی در جهان اسلام می‌داند.^۴

فارابی فیلسوفی عزلت پیشه بود، که بنابر اقوال از جمع و معاشرت دوری می‌کرده و در کنار جویبارها و باغ‌ها به تفکر می‌پرداخته و حتی در همانجا کلاس درسش را تشکیل می‌داده، او در اواخر عمر به سلک صوفیان در آمده است.^۵ به نظر دکتر داوری اردکانی گریز فارابی را از شهر و احتجاج نباید حمل بر نفرت او از انسان‌ها کرد، بلکه به دلیل اشتغال بسیار فارابی به تفکر است.

به نظر والترز فارابی در زمانی می‌زیست که مباحث متضاد فلسفی و کلامی در اوج خود بود و این امر بی‌تأثیر بر وی نبوده است.^۶



۲. شیعه بودن فارابی

درباره شیعه بودن یا نبودن ابونصر فارابی، عمدتاً رأی مثبت داده‌اند، برخی بنابر اینکه فارابی از بغداد هجرت کرده و به دربار سیف الدوله همدانی امیر شیعی مذهب به حلب رفته و بسیار مورد اکرام او قرار گرفته و با توجه به نکاتی که در آثار فارابی در باب امام و امامت آمده که مطابق نظرات شیعی است رأی به شیعه مذهب بودن فارابی داده‌اند.

فارابی در فلسفه،
منطق، موسیقی و سیاست
صاحب آرای جدید و
ابتکاری است، از جمله
آرای سیاسی و
دیدگاه‌های ویژه او
درباره مدینه فاضله
کهن‌ترین اندیشه سیاسی
مدون شیعی است.

در این باره توافق بیشتر فلسفه با تشیع و نیز این مسئله که فارابی فلسفه را به سوی سیاست سوق داده، مزید بر موارد مذکور است، از آن جهت که شیعیان همواره در طول تاریخ عالم اسلامی به دنبال این بودند که خلفای عباسی را سرنگون کنند و نظام سیای را مطابق با اعتقاداتشان برقرار سازند، نظامی که فرد امام در رأس آن باشد، تصویر رئیس که فارابی برای مدینه خود فرض می‌کند، در بسیاری موارد اساسی مانند اوصاف [و شرایط] امام در مذهب تشیع است.

ارائه نظریه مدینه فاضله وی در زمان خلفای عباسی که اهل سنت‌اند و فاطمیون شیعی بیان شد، که سنخیتی با هیچ یک از آنها نداشت و ساختار و منطق درونی آن با ساختار و منطق درونی تشیع هماهنگ است.^۷

فارابی عادل و عالم بودن را از شروط امامت می‌داند، به نظر فارابی رئیس مدینه اعم از اینکه ریاست کند یا نکند رئیس است و پذیرش و یا عدم پذیرش مردم مدینه نمی‌تواند این شأن را از امام بگیرد یا به او بدهد و نیز قائل بودن به مراتب وحی از نبی پیامبر (ص) تا ائمه (ع) از سوی فارابی از نظریات مطرح در مذهب تشیع است.

مورد دیگر به تأکید فارابی بر اینکه عقل بین خیر و شر حکومت می‌کند و این همان نظریه شیعه و معتزله است و نیز زمانی که در مسئله اختیار و اراده انسان سخن می‌گوید، تفکرات شیعی در این نظریات نمایان است.

در اغلب موارد از فارابی به عنوان یک فیلسوف شیعی نام برده شده است و حنا الفاخوری در تاریخ فلسفه در جهان اسلامی رأی به شیعه اثنی عشری بودن فارابی داده است.

۳. نظریه عقل و هستی‌شناسی فارابی

فارابی در منطق ارسطو را می‌شناسد و در فلسفه نیز به پیروی از او رفته است، در مورد افلاطون هم در فلسفه سیاسی پذیرای آرای اوست، با اینکه وی قسمت‌های منطق و مابعدالطبیعی افلاطون را حذف نموده، ولی تأثیرات افلاطون در مدینه فاضله و آراء اهل مدینه فاضله آشکار است.^۸ ریچارد والترز، عمده آثار فارابی را مقتبس از یونانیان به ویژه نوافلاطونیان دانسته و به دنبال آن تار و پود اصلی و بی‌واسطه تفکر فارابی را تفسیر مکتب بغداد از صورت عربی و مسیحی تعلیمات ارسطو می‌داند. فارابی با اعتقاد به متعدد نبودن حقیقت فلسفی و وحدت فلسفه به جمع و توفیق آرای ارسطو و افلاطون همت گماشت و بر مبنای همین اعتقاد فارابی - واحد بودن منبع آگاهی - او به وحدت این منبع در مورد حکمت (عقل) و وحی رأی داده است. وی در آثار خود به مسائلی پرداخته که ماده آنها در فلسفه نبوده و مربوط به دین و امامت است، مباحثی مثل وحی و نبوت در فلسفه فارابی منشأ یونانی ندارد، با وجود اینکه وی در آثار خود در قسمت جداگانه‌ای به توفیق شریعت و حکمت پرداخته، اما اثبات این امر در قسمت‌هایی از آثارش که به بحث در مورد هر یک از دو مقوله فوق می‌پردازد، نمایان است. در نظر فارابی برخلاف کندی دین و فلسفه دو مقوله منفک از یکدیگر نیستند، این هر دو وجه مختلف امری واحدند، با اینکه فلسفه بر دیانت تقدم زمانی دارد، دین مثال فلسفه است و شریعت و حکمت به اصل واحدی بر می‌گردند و پیامبر و فیلسوف هر دو معرفت را از سرچشمه علم الهی دریافت می‌کنند.

در واقع اصالت فکری فارابی عنصر اسلامی اوست.^۹ وی معتقد به حدوث عالم است و نخستین کسی است که نظریه فیض و عقول را در افکار اسلامی وارد کرده، قسمت اعظم فلسفه فارابی حول محور مابعدالطبیعه می‌چرخد و این روند در آرای او در مورد اجتماع و نفس نیز ادامه دارد، وی صدور عالم از عقل اول به طریق فیض را مطرح کرده و در این باره به وجود وجودی ذاتاً کامل که او را واجب الوجود می‌نامد معتقد است که عقل محض، خیر محض، معقول محض و عاقل محض است و این چهار چیز در ذات او واحد است.^{۱۰}

فارابی نظریه صدور را در فلسفه اسلامی وارد کرده و کیفیت صدور را علم خالق به آنچه باید بشود می‌داند، ظهور و حصول وجود اشیا از او به علت علم ذاتی خالق است.^{۱۱} فارابی در بحث وجود و ماهیت، برای نخستین بار، علت فاعلی را بر خدا منطبق کرده است.^{۱۲} واجب الوجود را معطی وجود و ماهیت به موجودات ممکن می‌داند.

از عقاید فلسفی فارابی سه نکته قابل استنتاج است، بین ماهیت و وجود مخلوقات نه فقط به تفاوت منطقی معتقد است، بلکه به تفاوت متافیزیکی نیز قائل می‌باشد، وجود کیفیت مشکل ماهیت نیست، بلکه صفت و عارضه آن است، وجود را به دو نوع ۱- واجب الوجود ۲- ممکن الوجود^{۱۳} تقسیم کرده است:

واجب الوجود وجودی است که وجودش عین ماهیت و ذات اوست و علت ندارد، بلکه او علت جمیع ممکنات است و سلسله علل ممکن الوجودها به او می‌رسد و ممکن الوجود ذاتش اقتضای هستی یا نیستی ندارد، وجود و عدمش تفاوتی ندارد و برای اینکه استعداد وجودش فعلیت یابد، محتاج به علت است و آن وجود واجب است، وجود ممکن وقتی به علت وجود واجب جعل گردید، تبدیل به وجود واجب به غیر می‌گردد.

فارابی برای تبیین رابطه واحد و کثیر و وحدت با کثرت و تأمین وحدت واحد، همانند کندی به اصل نوافلاطونی افاضه تمسک می‌جوید، به این توضیح که جهان نه مستقیماً بلکه از طریق تعدادی عوامل واسطه افاضه می‌یابد، فارابی به همان نضح که در هیأت بطلمیوسی آمده، میان خدا و جهان، عقول و نفوس افلاک سماوی و سیارات مختلف را قرار می‌دهد.^{۱۴}

فارابی در فلسفه خود از عالم، نظامی عقلانی را تصویر می‌کند که هیچ چیز خارج از آن قرار ندارد، واجب الوجود، همان سبب اول، چون که ذات خود را تعقل می‌کند، از این تعقل عقل اول پدید می‌آید که غیر مادی، غیر متجسم و واحد است و بنابر اصل «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» از سبب نخست فائض شده است.

فارابی در تحول هر عقل قائل به مراتب در درون خود آن است که عقول سه‌گانه او را تشکیل می‌دهد، عقل



فارابی

هیولایی، عقل بالفعل، عقل مستفاد، هر یک به منزله ماده است برای عقل فراتر و بالاترین درجه آن عقل مستفاد است که صورت است برای عقل بالفعل و ماده است برای عقل فعال و در مرحله عقل فعال که هر عقل با تعقل به ذات خود بدان می‌رسد و در این حالت مجرد از ماده است، عقل بالقوه را که از جهت اتصال به ماده، عقل و معقول بالقوه است و به خودی خود نمی‌تواند بالفعل شود، از قوه به فعل می‌آورد. از آنجا که از واحد جز واحد صادر نمی‌شود، منبع کثرت عقل اول است، به عبارت بهتر کثرت از عقل اول شروع می‌شود و چون عقل اول علت و خود را تعقل کرد، از او عقل دوم که شیء سوم است و فلک اقصی را اداره می‌کند صادر می‌شود و چون علت و سبب خود را تعقل کرد، عقل سوم از او صادر می‌شود تا عقول عشره کامل می‌شود، هر شیء سه جزء عقل و جسم و نفس دارد، یعنی عقول به ترتیب صدور می‌یابند و صدور عقلی در تمام آنها موجود است، عقل دهم که از آن فلک قمر صادر می‌شود، همان عقل فعال مستمر است.

«جهان علوی مافوق قمر جهان ثبات و سکون و عدم تغییر و فعلیت تام است و ذوات اشیای مضارک اکمل و افضل مراتب وجود می‌باشند، این اشیای «کامله بالذات» قوامشان به ماده نیست، خود، عقل و عاقل و معقولند» ۱۵ و «هیچ چیز جز اهلّیت تمام و شایستگی تام در این جهان جاری نیست.» ۱۶

علم از عقول بالا به عقول پایین مدام اضافه می‌شود، به نحوی که هر عقلی نسبت به مادون خود فعال است و نسبت به مافوق منفعل و آن که دائماً فعال است و ابداً منفعل نیست، سبب اول خداوند است. فارابی هستی را به عالم فوق قمر و تحت قمر تقسیم می‌کند، در عالم فوق قمر، خلقت از کاملترین مرتبت وجود آغاز شده به طرف نقصان حرکت می‌کند اما در تحت قمر وضع از این قرار است که آغاز با احسن موجودات است و حرکت کمال است، احسن موجودات؛ ماده اولی مشترک بین همه موجودات، بعد اسطسقات، معدنیات، نباتات، حیوان غیر ناطق و حیوان ناطق که همان انسان است، فارابی در این باره در سیاست مدنی، ص ۱۲۴ آورده است: «بنابراین از اجسام آسمانی و از اختلافات حرکات آنها نخست عناصر به وجود می‌آید، در مرتبت بعد اجسام معدنی و حجری و بعد گیاهان و بعد حیوانات غیر ناطق و بعد حیوانات ناطق»

مراتب عقل از پایین‌ترین مرحله تا مرحله مستعد پیوند با عقل فعال که شامل عقل بالقوه (هیولایی) عقل بالفعل و عقل مستفاد می‌شود، در جریان فیضان عقول فوق قمر قرار می‌گیرد و فلک قمر و عقل دهم که همان عقل فعال است می‌شود واسطه عالم تحت قمر با فوق قمر.

بنابراین است که فارابی در میان عالم تحت قمر، برترین موجودات را نوع انسان می‌داند و نظم هستی‌شناسی وی به همان حالت عالم کائنات در عالم ماده نیز تسری یافته، در عالم ماده به حکم ماده بودن امکان تغییر و تحول در جایگاه وجود دارد، از آن جهت که بالقوه و بالفعل بودن هر دو در این عالم محقق می‌باشد، در این میان نوع انسان سرسلسله نظم مراتبی وجودی جهان تحت قمر محسوب می‌شود، عالمی که دیگر در آن آفرینش عقول به پایان رسیده و کثرت آغاز می‌شود و سرآغاز این کثرت نوع انسان است که همانا کاملترین موجود عالم کثرت به حساب آمده است، وی که در بالاترین مرتبه کمال و کفایت در جوار عقل آخر، عقل دهم همان عقل فعالی که منبع کثرت شده است، قرار می‌گیرد. بی تردید بیشترین لیاقت و ظرفیت پذیرش معرفت را از عالم علوی داراست، نوع انسان که بنابر طبیعت اش که در بخشهای بعدی خواهد آمد، محکوم به زندگی جمعی است، به واسطه زندگی مدنی نوعی برتری حاصل می‌کند که به طور ارادی می‌تواند خود و مدینه را مطابق نظم موجود در نظام هستی شکل دهد و در این میان بنابر رأی فارابی - که به دنباله تسری نظام سلسله مراتبی در کلیت فلسفه می‌باشد به گونه‌ای که شامل امور جزئی هم شده است - این فرد نبی - فیلسوف است که واسطه اتصال دو عالم مفارق می‌شود، وی توانایی درک مجردات را دارد و بنابر همین توانایی شکل دهی جامعه انسانی را مطابق نظم هستی عالم بالا داراست، وی نایل به معرفت عالم وجودی و در معرض فیضان واجب الوجود قرار است، بلکه نقطه اصلی کسب فیض الهی هموست. در ادامه با تفصیل بیشتر به نبوت و معرفت نبوی پرداخته خواهد شد.

۵. عقل فعال

در مراتب و انواع و تطور عقول، فارابی عقل فعال را واسطه فیض بین واجب الوجود و کائنات، بین عقول و عالم ماده می‌داند. در مراتب صدور عقول که علم شیء به واجب الوجود، خداوند، موجب صدور شیء بعدی و استمرار فیض و صدور عقول در فلسفه علم محور فارابی می‌شود، عقل فعال واسطه این علم و آگاهی نسبت به حقیقت واجب الوجود، با عالم مادون فلک قمر است. عقل فعال، در سلسله مراتب موجودات تحت قمری نزدیک‌ترین موجود روحانی به مبدأ اول است که انسان توانایی برقراری ارتباط با او را دارد. عقل فعال، فوق انسان و فوق جهان انسانی قرار دارد و پیوسته



در فعل و عمل است و از آن جهت که پیوسته به اجسام شکل و صورت افزوده می‌کند، واهب الصور نامیده شده است. خود عقل فعال، ادراک صور را به عقل بالقوه بشر پرتوافکن می‌سازد^{۱۷}، عقل نسبت به معرفت دو حالت بالفعل و بالقوه دارد، که وقتی که کسب معرفت می‌کند عقل بالفعل و زمانی که معرفت را به دست می‌آورد عقل مکتسب نامیده می‌شود، که همان عقل مستفاد است. عقل فعال سه نوع عملکرد دارد:

۱. اعطای معرفت و رساندن عقل بالقوه به عقل مستفاد
 ۲. اعطای مبدأ و نیرویی که انسان را به سوی کمال راهنمایی کند «که این مبدأ علوم و معقولات اولیه‌اند».
 ۳. نظارت بر تأثیر اجسام سماوی بر هیولای نخستین زمین.
- عقل انسانی در وجود حکیم - نبی قادر است که به مرحله مستفاد رسیده و به کسب معارف علوی از عقل فعال بپردازد، معارفی را که در عالم مجردات به واسطه عقول نه گانه به عقل فعال رسیده و اکنون بنابر ظرفیت عقلانی و معرفتی وجود فیلسوف و پیامبر، اینان قادر به کسب این نوع از آگاهی گردیده‌اند.

آثار فارابی اکثراً

در شرح و توضیح آثار

افلاطون، ارسطو و

جالینوس در منطق و

طبیعیات و نوامیس و

اخلاق و مابعدالطبیعه

می باشد، بی تردید فارابی تا

اندازه‌ای تحت تأثیر

اندیشه فلاسفه یونانی،

افلاطون و ارسطو

قرار گرفته، او را

در منطق و طبیعیات

ارسطویی و در اخلاق و

سیاست پیرو افلاطون و

در ما بعد الطبیعه فلوطینی

می‌دانند، حکیمی التقاطی و

تلفیقی و مؤمن و معتقد به

وحدت فلسفه.

ع انسان‌شناسی فارابی

انسان، بالاترین موجود عالم طبیعی، در مرحله بالقوگی و نقص و اختلال قائم به ماده است و کمال و فعلیت او با مجرد از ماده متحقق می‌شود. به این ترتیب، انسان فارابی ماهیتاً مستعد کمال است، کمال در واقع سیری از قائمیت به ماده تا مجرد از آن است.

از نظر فارابی اینکه انسان دارای نیروی نطق است، منظور به استکمال نخستین می‌باشد که باعث انگیزش انسان به سوی معقولات ثانویه و رؤیت و ذکر و شوق استنباط است و همین عامل تمایز حیوان ناطق از حیوان غیر ناطق است.

فارابی قوام نفس انسان را به قوام بدن می‌داند و ماهیتاً نفس انسانی را روحانی نمی‌داند، اما همین نفس توانایی مفارقت از جسم و صبرورت و کمال را داراست، از نظر او با آغاز پیدایش جسد است، که نفس از عقل فعال فائض می‌شود، زیرا در نظر وی عقل فعال واهب‌الصور دانسته شده است.

فارابی قوای نفس را از نقص به کمال به این صورت طبقه بندی کرده است:

۱. قوه غاذیه: به ریاست دهان و رواضع در سایر اعضا، موجود را زنده نگه می‌دارد.
۲. قوه حاسه: به ریاست قلب و حس مشترک و رواضع (حواس خمسه)
۳. قوه نزوعیه: منشأ تکوین اراده است.
۴. قوه متخیله؛ میان حاسه و ناطقه قرار دارد.
۵. قوه ناطقه: تحصیل هیات‌های طبیعی که بالقوه قابلیت و شایستگی اینکه عقلاً بالفعل گردند را دارا می‌باشند. به دو قسمت:

۱. قوه ناطقه نظری: علمی که در عمل نمی‌آید.

۲. قوه ناطقه عملی: علمی با اراده انسان در عمل واقع می‌شود.

تقسیم شده است، قوه ناطقه خاص انسان و فصل ممیز او از تمام موجودات دیگر جهان مادی است.

در تقسیم بندی قوا، هر قوه برای قوه برتر ماده شده و برای قوه مادون صورت به حساب می‌آید، بنابراین قوه ناطقه برترین قواست - در عین اینکه هر قوه خود دارای یک رئیس و رواضع است و در عین حال فارابی به وحدت قوا در انسان رأی می‌دهد. در این سلسله مراتب قوا، قوه ناطقه رئیس قوای بدن است و باقی قوا برای خدمت به قوه ناطقه آفریده شده‌اند. فارابی در مبحث نبوت، قوه خیال را هم مرتبه قوه ناطقه قرار می‌دهد.

و اما عقل در انسان، سه وجه دارد، اول عقل بالقوه که مرتبه استعداد برای تحصیل علم قبل از حصول آن است، دوم عقل بالفعل که مراد از آن مرتبه عقل در حین ادراک شیئی مادی به وسیله حواس است، که بر اثر فیض عقل فعال فعلیت یافته است. فارابی این دو مرتبه عقل را عقل هیولایی (عقل بالملکه) نامیده است، مرتبه سوم عقل مستفاد است. در مرحله عقل مستفاد، عقل بشری قادر است که صور مجرد را ادراک کند - عقول سماوی و مفارق از ماده را ادراک می‌کند، بنابراین ادراک عقول مفارقه و اشیای عالم بالا با اتصال عقل مستفاد به عقل دهم به دست می‌آید، که همه کس به این مقام و مرتبه نمی‌رسد که از عقل فعال کسب فیض کند، در این مرتبه است که آن فرد، انسانی الهی شده به سعادت قسوامی حیات می‌رسد. معقولیت چنین انسانی به ذاتش عین عاقلیت و عقلیت او می‌گردد و جوهر عاقل و جوهر معقول هر دو در او به هم رسیده شده، عاقل و عقل و معقول در او ذات واحدی می‌شوند و این انسان متصف به صفات خداوند می‌شود، این عین سعادت و هدف نهایی حیات است و در این هنگام با اتصال با عقل فعال

است که قوه ناطقه به کمال خود به عقلیت بالفعل رسیده و از طریق اتصال به عقل فعال به مشاهده اشیا می‌مفارق نایل گردیده است.

زمانی که عقل مستفاد به عقل فعال متصل می‌شود، این مسیری می‌شود برای عبور جریان فیض به نوع انسان و جامعه بشری و نایل شدن ایشان به سعادت که جز از طریق اجتماع حاصل نمی‌شود و از همین روست که حکیم که واصل به عقل فعال است و نبی که علاوه بر کمال قوه ناطقه با قوه خیال به عقل فعال متصل است، بنابر علم الهی به تأسیس مدینه می‌پردازد و در مقام رئیس، واسطه فیض الهی بر نوع بشر می‌باشند. در بخش‌های دیگر به این مباحث خواهیم پرداخت.

نبی (پیامبر) از میان واصلان به عقل فعال و چشمه معرفت الهی یعنی پیامبر و فیلسوف که برترین‌های والاترین موجود عالم زمینی یعنی انسان (حیوان ناطق) هستند، برترین ایشان است و در نظم مبتنی بر لیاقت و تفاوت فطری افراد انسانی در بالاترین مرتبه قرار می‌گیرد.

۷. نظریه فیض

آغاز آفرینش و ادامه حیات در هستی از دید فارابی ملازم با فیض الهی است، فیضی که برای محقق شدنش از سبب نخست نیاز به هیچ آتی خارج از آن وجود ندارد و به هیچ چیزی خارج از ذاتش و نه به حرکتی که به واسطه آن حالی که فاقد آن بوده است را حاصل کند.^{۱۸}

ارائه نظریه

مدینه فاضله وی

در زمان خلفای عباسی

که اهل سنت اند و

فاطمیون شیعی بیان شد،

که سنخیتی با

هیچ یک از آنها نداشت

و ساختار و منطق

درونی آن با ساختار و

منطق درونی تشیع

هماهنگ است

فارابی درباره فیض وجودی حق در سیاست مدینه آورده است: «چون ذات سبب نخستین، وجود واجبی یافت، لازم آمد بالضرورة که سایر موجودات طبیعی یعنی موجوداتی که در اختیار انسان نمی‌باشد آن طور که حدود وجودی آنهاست موجود شوند؛ یعنی موجوداتی که پاره‌ای از آنها محسوس و مشاهده به حس‌اند و پاره‌ای دیگر وجودشان به وسیله برهان معلوم می‌شود.»^{۱۹}

بنابراین تمام هستی سرشار از فیض الهی است و انسان که جایگاه ویژه‌ای در هستی دارد هدف فیض حق در عالم است، انسان کامل در نقطه برزخ فلسفه سیاسی و فلسفه عام فارابی که به واسطه اتصال به عقل دهم در آن قرار دارد، به دریافت فیوضات الهی نایل می‌آید.

نبی - فیلسوف محور کمالات، خیرات، سعادت و فضایل انسانی در بهره‌گیری از افاضه عقل فعال دانسته شده است.^{۲۰} عقل مستفاد به عقل فعال متصل می‌شود و این مسیر عبور جریان فیض به نوع انسان و جامعه بشری است. همان طور که قبلاً مطرح شد در میان افراد انسانی از نظر تفاوت در آفرینش و کمال در قوای برتر، پیامبر در رأس سلسله نظم عمودی قرار می‌گیرد و این امر در فلسفه فارابی که برتری را در رتبه علم و آگاهی می‌داند، با اتصال پیامبر و همچنین حکیم با واسطه علم و معرفت یعنی عقل فعال قابل توجیه است.

۸. صدور

صدور همان مفهومی است که فارابی از رابطه عقول با یکدیگر و خداوند هستی از آن یاد می‌کند. آغاز آن، همان آغاز آفرینش است که با علم خالق به ذات خود آغاز می‌شود و فیض الهی جریان می‌یابد و در امتداد صدور عقول نه‌گانه از یکدیگر تا به عقل دهم می‌رسیم که مقوله صدور را که در عالم بالا جریان دارد به دنیای تحت قمر تسری می‌دهد.

هر وجودی غیر از وجود اول فایض از اوست، زیرا آنچه از ذات اولی صادر می‌شود، بر اساس جهات فیض وجودی ذات اول است و این امر به ترتیب در عقول تسری می‌یابد.

صدور و فیض دو مقوله ملازم یکدیگرند، که در نقطه برزخ، عوامل معطی سعادت و مسیر و طریق اتصال عقل مستفاد بشری به عقل فعال‌اند، تا سعادت (از طریق این واسطه) و عوامل به جامعه انسانی منتقل شود و افراد انسانی به غایت و کمال مطلوب خود نایل گردند.

۹. کمال

فارابی در فصوص المَدنی کمال را در استغنای از ماده تعریف می‌کند و بر آن است که با از بین رفتن ماده از بین نمی‌رود و هنگامی که باقی است نیازی به ماده ندارد.

و در مورد انسان: از دیدگاه فارابی هیچ انسانی از ابتدا کامل نیست، ولی مقطور است به کمال در طی مراحل و صیوریت به آن.

مدینه فاضله واسطه حصول سعادت و کمال است که اهل مدینه به ریاست و ارشاد^۱ رئیس خود طی می‌کنند. در آینده خواهیم دید که از نظر فارابی ریاست مدینه در بهترین حالت از آن نبی می‌باشد.

۱۰. فضیلت

فارابی فضایل را به دو صنف «نطقیه» و «خلقیه» تقسیم می‌کند، فضایل نطقیه مربوط به قوه ناطقه نفس‌اند و عبارت است از حکمت، عقل، کیس، جودت فهم و ذکا. فضایل خلقیه مربوط به قوه نزوعیه نفس‌اند و عبارتند از عفت، شجاعت، سخاوت، عدالت. فارابی فضایل را در مورد رئیس مدینه به چهار دسته تقسیم می‌کند، که در بخش‌های آتی بدان خواهیم پرداخت.

به نظر او هدف همه فضایل، خیر فی نفسه است و نتیجه این چنین یگانگی در هدف، هماهنگی و عدالت میان اجزای نفس می‌باشد، تا وقتی که همه قوای نفس به سوی خیر متمرکز گردند، دیگر میان آنها اختلاف و تضادی نخواهد بود، ولیکن هر گاه آرامش درون به هم ریزد باید نشانی از شر و نقص در نفس یافت شود. از دید او سعادت امری خارجی نیست که بر فضیلت عارض و بار شده باشد، بلکه از جنس خود آن و مشترک ذاتی با آن است، فقط عمل خیر و صواب انسان را سعادت‌مند می‌سازد و این تنها سعادت حقیقی است و نیز تنها لذت راستینی که از جنس سعادت است، آن لذتی است که از فعل و عمل جمیل و ترک عمل قبیح دست دهد.^{۲۲}

۱۱. خیر

فارابی این نظریه را که وجود فی نفسه خیر و لا وجود فی نفسه شر است رد می‌کند، همچنین مخالف این است که خیر همان لذت و شرّ عین الم و آزار است. بر خلاف افلاطون که خیر فی نفسه را مطلق و عام و یگانه می‌پنداشت، فارابی در تقسیم بندی خود، خیر را در رابطه با متضاد آن، یعنی شر به دو نوع ۱. طریق: خیر در شکل اعمال فضیلت‌مند و ۲. مقصد: خیر به عنوان غایت زندگی تقسیم کرده است.

و در غیر این نسبت، به طور عام خیر را به سه دسته تقسیم کرده است:
الف. خیر طبیعی: همان خیر متعلق به عالم انسانی که در تضاد با شر قرار دارد و شامل دو نوع خیر طریقی و مقصد می‌باشد.

ب. خیر در عالم: (سبب اول)، سبب اول خیر عوالم است، او خیر مطلق، مظهر جمال و کمال محض و عقل ناب و منشأ تمام نیکی‌های هستی است.^{۲۳}

ج. خیر، عدل و نظم در جهان: هر آنچه را سبب اول لازم آمده، جمیع خلائق و تمام موجودات سلسله مراتب حیات از صاعد به نازل، متصل به زنجیره‌ای از نظام عدل و جمال و خیراند. فارابی در جهان وجود، نظم موجود را عین عدل و این هر دو را خیر محض می‌داند.^{۲۴} او برای شرور در هستی اصالتی قائل نیست و تنها منشأ شر را اراده انسان می‌داند، از دیدگاه وی همه چیز در هستی عین خیر است و تنها منبعی که شر می‌تواند از آن ظهور یابد اراده انسان است.

بنابر همین است که انسان نیازمند راهنما و راهبر می‌شود و برای رسیدن به غایت سعادت نیازمند، فردی کامل است، که خود او به این غایت رسیده و وظیفه رساندن افراد مدینه را به خیری به نام سعادت دارد.

۱۲. سعادت

سعادت از جمله مباحثی است که در فلسفه سیاسی قدیم مطرح بوده است، فارابی علم مدنی را به دو قسمت نظری و عملی تقسیم کرده، که سیاست از جزء عملی است و اخلاق در جزء نظری قرار می‌گیرد، اما نکته حائز اهمیت عدم تفکیک عمل و نظر در آرای فارابی است^{۲۵} و از این روست که اخلاق و سیاست دارای غایتی واحد می‌باشند، که همان سعادت است، سعادت هم موضوع است و هم هدف.

سعادت نزد فارابی از لحاظ موضوعی متعلق ادراک عقل و قوه ناطقه و از لحاظ جوهری، امری عقلانی است و حصول آن نیز به مدد عقل امکان‌پذیر است. او در السیاسات المدنیة، سعادت را نوعی تعقل می‌داند، که فقط قوه ناطقه نظری می‌تواند آن را درک کند و این مفهوم صرفاً معلوم و متعلق عقلانی است،^{۲۶} سعادت نوعی شدن، و سیورورت و کمال و سیر صعودی از مرتبه احتیاج به ماده، تا به مرحله برائت و مفارقت از ماده و نایل شدن و رسیدن به کمال وجودی انسان و بقا در آن حال است، در این مرتبه انسان تا اتصال به عقل فعال صعود می‌کند.

فارابی در منطق

ارسطو را می‌شناسد و

در فلسفه نیز

به پیروی از او

رفته است.

در نظر فارابی معرفت اولین گام به سوی تحصیل سعادت و کمال است. فلسفه وجودی مدینه فاضله رساندن انسان‌ها به سعادت است، هدف نهایی رئیس مدینه، تسهیل راه‌های تحصیل سعادت اهل مدینه می‌باشد.^{۳۷} سعادت برای انسان جز در مدینه حاصل نمی‌شود و فقط شرکت در مدینه فاضله وسیله حصول سعادت حقیقی افراد انسانی می‌باشد و مضادات مدینه فاضله از آن جهت مدینه‌های ضالّه نامیده می‌شوند، که امکان تحقق سعادت حقیقی در آنها مورد تردید قرار گرفته است.

سعادت به وسیله حکومتی فاضله که در رأس آن رهبری صاحب فضایل قرار دارد و مورد اطاعت مردم مدینه قرار می‌گیرد. رئیس اول در میان دیگر اجزای مدینه کاملترین در سعادت است، در عین حال اتم و اشدّ مفارق از ماده و مقارب به عقل فعال. عنصر بعدی انجام اعمال ارادی نیک و تقید به افعال فضیلت‌مند و خودداری از شر و ردیلبت و شقاوت است، یعنی افعال و سنن فاضله در شهرها و میان امت‌ها، در بین مردمان، رایج و شایع گردد و همه مردم مدینه در انجام این اعمال مشارکت داشته باشند.

در مدینه‌ای که در آن تعاونی ارادی در جهت وصول به سعادت به دنبال وجود رئیس که به عالم ماوراء متصل است، جریان دارد، هر عضو از این مدینه به سعادت که فطرتاً لیاقت و ظرفیت آن را داراست خواهد رسید.

به نظر فارابی تنها افرادی به سعادت نهایی می‌رسند که در فطرت خود آماده پذیرفتن معقولات و معارف اولیه باشند و این معقولات و معارف را در جهت درست جریان دهند، اینان صاحب فطرت سلیم انسانی‌اند. در مرحله بعد، بعد ارادی رسیدن به سعادت مطرح می‌شود که این بُعد در درون مدینه محقق می‌شود و همین امر مایه حفظ و استمرار مدینه فاضله می‌باشد، زیرا در نظر فارابی شأن خیر به این است که به اراده و اختیار آدمی حاصل آید^{۳۸} وی در این مرحله مشارکت در خیرات عمومی را در میان اعضای مدینه مطرح می‌کند.

در واقع او سعادت فردی را جدای از زندگی مدنی و اجتماعی انسان نمی‌داند، تا حدی که مشخصه و فصل ممیز سعادت حقیقی از سعادت غیر حقیقی را زندگی فرد در مدینه فاضله می‌داند. از آن جهت که انسان بنا بر طبع خود به تأسیس اجتماعات بشری می‌پردازد و غایت و غرض انسان نیل به سعادت است^{۳۹} و غایت جامعه کمال انسان. مدینه فاضله همان اجتماعی است که امکانات نیل به سعادت در آن مهیاست و افراد آن سعادت را می‌شناسند و در رسیدن به آن تعاون دارند. مدینه فاضله در کاملترین صورت نیز مقصود و غایت نمی‌باشد، بلکه وسیله‌ای است برای رسیدن به سعادت، سعادت که خیر مطلق است و هر آن چیزی هم که انسان‌ها را برای رسیدن به سعادت کمک کند خیر است.

فارابی در سیاست مدینه سعادت را این گونه تعریف می‌کند: «سعادت عبارت از خیر مطلق است و هر آنچه در راه رسیدن به خوشبختی سودمند است خیر است نه بالذات و لذاته، بلکه خیر بودن آن از جهت سودی است

که در رسیدن به سعادت دارد و بر عکس هر آنچه به وجهی از وجوه مانع از رسیدن به سعادت شود به طور اطلاق شر است.

و خیری که در راه رسیدن به سعادت انسانی سودمند است، گاه بود که از اموری طبیعی باشد و موجود بالطبع باشد و گاه وجود آن ارادی و باز بسته به ارادت بود و همین طور شری که مانع رسیدن به سعادت است، گاه از اموری طبیعی و موجود در طبیعت و بالطبع است و گاه وجود و تعقل آن وابسته به اراده است.»

خیرات و شرور طبیعی اموری است که از ناحیه اجسام آسمانی در این عالم آفریده شده، و در این باره آمده است: «و البته هدف آنها از اعطای این خیرات و شرور به عالم زمینی این نبوده است که در هدف‌های عقل فعال مانعی ایجاد کرده و معاندتی کرده باشند، و یا معاونت و یاری کرده باشند...»^{۴۰}



ارسطو

دخالته دادن کائنات و تأثیر عالم علوی در زندگی و خیر و شر و سعادت انسان حاکی از تسری هستی‌شناسی فارابی به حوزه فلسفه سیاسی اوست و در ادامه قائل شدن نوعی اصالت برای اراده انسان در عالم هرچند فقط در راستای خیر باشد و سعادت خود افراد و انسانی.

بحث نبوت از هر دو نظر - خیرات ارادی و خیرات غیر ارادی - اکمل خیرات به حساب می‌آید و پیامبر در نهایت خیر ممکن انسانی بر سریر سعادت تکیه دارد، حرکات و تأثیرات کائنات در راستای دریافت صحیح معارف از جانب انسان کامل (پیامبر) نضج می‌پذیرد، که برترین نوع موجود عالم زمینی یعنی انسان را به سعادت رهنمون شود و در این راستا کل نظام حرکت خود را به سوی کمال خویش دارا می‌باشند و پیامبر در محور حرکت نظام کیهانی و زمینی مقصود واجب الوجود از طریق عقول و هدف عالم سفلی در حرکت به بالا می‌باشد.

فارابی

عادل و عالم بودن را

از شروط امامت می‌داند،

به نظر فارابی

رئیس مدینه

اعم از اینکه

ریاست کند یا نکند

رئیس است و

پذیرش و یا

عدم پذیرش مردم مدینه

نمی‌تواند این شأن را

از امام بگیرد

یا به او بدهد

و نیز

قائل بودن به مراتب وحی

از نبی پیامبر (ص)

تا ائمه (ع)

از سوی فارابی

از نظریات مطرح

در مذهب تشیع

است.

۱۳. مدنیت و اجتماع

فارابی تحلیل وجودشناسی خود را از عالم فوق قمر به مدینه و دنیای سیاست تسری می‌دهد و در مدینه نیز قائل به سلسله مراتب است و برای رئیس مدینه جایگاهی مانند سبب اول در نظر دارد، بنابر سلسله مراتب عقول است که رهبر مدینه را با عالم فوق قمر و الهی متصل می‌کند. وی در آراء اهل مدینه فاضله می‌نویسد: «نسبت سبب اول به سایر موجودات مانند نسبت پادشاه مدینه فاضله به سایر اجزاء آن است».

فارابی نظم سیاسی مدینه را بر اساس تقاضای علم و جهل انسان‌ها، بر مبنای فلسفه دانش محور خود، استوار نموده و با اعطای ریاست به عالمان اطاعت دیگران از آنان را امری ناگزیر تلقی می‌کند.^{۳۱}

فارابی در احصاء العلوم علم را به علم زبان، منطق، ریاضیات، علوم طبیعی و الهی (فیزیک و متافیزیک طبیعت و مابعدالطبیعه) و علم مدنی تقسیم کرده و مباحث سیاست را جزء علم مدنی می‌داند و علم مدنی را از انواع افعال و رفتار ارادی و از آن ملکات و اخلاق و سجایا و عاداتی که افعال و رفتار ارادی از آنها سرچشمه می‌گیرند، تعریف می‌کند.^{۳۲} فارابی به اجمال علم مدنی را به دو قسمت نظری و عملی تقسیم کرده و سیاست را در جزء عملی علم مدنی قرار داده است و غایت آن را سعادت می‌داند، بنابراین سیاست نزد فارابی فن (عملی) غایتمند است، بنابراین به خودی خود هدف نمی‌باشد.

به عقیده او انسان مدنی الطبع است و این ضرورت طبیعی است، که انسان‌ها را وادار به اجتماع نموده، فارابی در سیاست مدینه، وضعیت حیوانات را در ارتباط با زندگی اجتماعی این گونه بررسی نموده:

دسته نخست آنانی که جدای از یکدیگر و بدون زندگی جمعی قادر به ادامه زیست خود نیستند.

دوم آنانی که به طور انفرادی قادر به رفع حوائج خود می‌باشند.

دسته سوم، زندگی جمعی بر ایشان علی السویه است.

و دسته‌ای دیگر که زندگی فردی برایشان بهتر است و زندگی جمعی موجب تعارض و درگیری آنها با یکدیگر می‌شود.

وی این تقسیم‌بندی را بر مبنای رفع حوائج مطرح کرده و در تقسیم‌بندی دیگری مبنای تقسیمات خود را امکان رسیدن به کمالات قرار داده است.

وی انسان را از آن دسته‌ای می‌داند، که به طور تنها و فردی نه به حوائج اولیه و ضروری زندگی خود می‌رسد و نه به کمالات، مگر اینکه از طریق زندگی جمعی در مکانی واحد و در پیوستگی با یکدیگر. وی منشأ جامعه انسانی را سرشت و آفرینش انسان می‌داند.^{۳۳}

فارابی در فصل بیست و ششم آراء اهل مدینه فاضله می‌نویسد: «و هر یک از آدمیان بر سرشت و طبیعتی آفریده شده‌اند، که هم در قوام وجودی خود و هم در نیل و وصول به برترین کمالات ممکن خود محتاج به اموری بسیارند، که هر یک به تنهایی نتوانند، متکفل انجام همه آن امور باشند و بلکه در انجام آن احتیاج به گروهی بود...، تجمع گروه‌های بسیار که یاری دهنده یکدیگر باشند و اجتماع جمعیت‌های زیاد در یک مسکن».^{۳۴}

فارابی انواع اجتماعات را بر حسب دو ملاک مورد بررسی قرار می‌دهد: ۱. ملاک جغرافیایی ۲. رسیدن به کمال.

بنابر ملاک اول یعنی بر حسب عوامل جغرافیایی و روابط درونی اجتماعات انسانی این اجتماعات را به کامل و غیر کامل تقسیم کرده، که وجه تمیز اجتماعات کامله آن است که قادر به رفع نیازهای اعضای خود باشد، که بر سه قسم است: عظمی، وسطی، صغری.

اجتماعات ناقص قادر به رفع حوائج خود نیستند، عبارتند از: ده، محله، کوی و منزل که منزل ناقص‌ترین نوع

اجتماع می‌باشد. در تقسیم بندی دیگر، اجتماعات را بر حسب نوع ریاست و اهداف و غایات آنها و نیز بر مبنای آرا و عقاید مردم طبقه بندی می‌کند، که بر حسب اجتماعات صغری، وسطی و عظمی به مدینه فاضله، امت فاضله و معموره فاضله می‌نامد.

۱۴. مدینه فاضله

اجتماع بشری از ناقص‌ترین و کوچکترین نوع آن آغاز می‌شود و به بزرگترین آن منتهی می‌شود. از نظر ملاک دوم که بر اساس عمل و اعتقاد و استعداد اجتماع در رسیدن اعضای آن به کمال، تنها اجتماعی را که دارای این ویژگی و این شایستگی می‌باشد، مدینه معرفی می‌کند، یعنی نوع صغرای اجتماع جغرافیایی و آن را اجتماع مدنی می‌نامد که به وسیله آن خیر افضل و کمال نهایی به دست می‌آید.

فارابی در سایه فلسفه کلی خود و نگاه سلسله مراتبی به هستی و وجود و عقول به تسری این امر در امور مدنی و اجتماعات بشری می‌پردازد. وی اجتماعات بشری را بر حسب نوع ریاست و اهداف و غایات آنها و آرا و عقاید مردم

اجتماع طبقه بندی می‌کند، فارابی مدینه فاضله را از آن جهت برترین اجتماع بشری می‌داند، که رهنمون انسان به سعادت است، سعادت که عنصر آن علم و آگاهی و رابطه با عالم ماوراء به واسطه عقل فعال است و عقل فعال معرفی کننده سعادت حقیقی برای مردم مدینه می‌باشد. بنابراین مبنای تحلیل در مدینه فارابی نقطه اتصال مدینه با عالم فوق قمر است، که مباحث سیاسی و اجتماعی بر اساس نوع رابطه با آن تعریف می‌شوند. و در نظم سلسله مراتبی مدینه فارابی که خود او آن را به نظام بدن تشبیه کرده است، که از خادم محض آغاز می‌شود و به مخدوم محض ختم می‌شود، وجود این واسطه واصل به معارف مخدوم محض علت وجودی مدینه دانسته شده است که تمامی اجزای آن را که در طول محور خادم محض تا مخدوم محض قرار می‌گیرند را به سعادت رهنمون شود. فارابی تشکیل مدینه را نخستین مرتبه کمال برای نوع انسان می‌داند و مسیر رسیدن به سعادت را جز از طریق شرکت در مدینه ممکن نمی‌داند.^{۳۵} دو عنصر اصلی در تعریف فارابی از مدینه فاضله سعادت و تعاون می‌باشد. وی تعاون را در فضای سلسله مراتبی و نابرابر مدینه در همکاری افراد بر اساس مراتب وجودی و اجتماعی در نهایت سازش و سازگاری می‌پذیرد،^{۳۶} که بر اساس حکمت و بر پایه عقاید رئیس مدینه تعیین می‌شود و در دو حوزه نظری و عملی انجام می‌شود.

عنصر بعدی، سعادت که فارابی در آراء اهل المدینه الفاضله به این صورت به تعریف آن پرداخته است؛ «از صبرورت و انتقال و تحول نفس بود در کمال وجودی خود، بدان ترتیبی که در قوام خود محتاج به ماده نبود و خیر و مطلوب نهایی است.» و هدف رئیس مدینه را تحصیل هر دو نوع خیر ارادی و غیر ارادی و از بین بردن هر دو نوع شر ارادی و غیر ارادی می‌داند. نظام مدینه از تمامیت و کمال برخوردار است و نظم سلسله مراتبی مشابه نظم عالم عقول و فلسفه عام فارابی، در آن جریان دارد و این نظم فضا و رابطه بین کامل ترین عضو که رئیس است، مخدوم مطلق، و ناقص ترین فرد مدینه که خادم مطلق است را پر می‌کند.

نظام مدینه و تدبیر امور مطابق دریافت رئیس مدینه از سعادت تحقق می‌یابد و به شکل نظام عالم اداره می‌شود. نسبت رئیس اول به اعضای مدینه شبیه نسبت قلب است با بدن. سبب اول است با موجودات ممکن الوجود و مخلوق، قوه ناطقه است با دیگر قوای نفس، الگوی فکری و عملی همه آنها قرار دارند، به آن نوع افعال و کارهایی قیام می‌کنند که از لحاظ شرف در مرتبه پایین تری قرار دارد، به ترتیب تا بدان اعضایی رسد که به پست ترین کارهای تن قیام نمایند، پس همین طور است وضع و حال مدینه که آن افراد و اجزایی که در ریاست نزدیک به رئیس اولند، بدان گونه



افعال ارادی قیام کرده و انجام می‌دهند که بالذات شریف تر است و کسانی که در مرتبه پایین تر قرار دارند، به آن نوع افعال و کارهایی قیام می‌کنند، که از لحاظ شرف در مرتبه پایین ترند تا آنجا که به افرادی پایان یابد که به پست ترین کارهای لازم مدینه قیام می‌کنند.^{۳۲}

بعد از تشبیه رئیس اول به قلب و عضو رئیسه، فارابی در سیاست مدنی می‌آورد که «و مدبر تلك المدينة شبيه بالسبب الاول الذی به وجود سایر الموجودات...» و او را به سبب اول که سایر موجودات ممکنات قائم به ذات اویند، مانند می‌کند. در اجتماع ذی مراتب مدینه فاضله فارابی، ارزش هر عضو از این مدینه به نسبت دوری و نزدیکی وی به ریاست و رهبری متفاوت و متفاضل است. به نظر دکتر داوری فارابی رئیس مدینه را علت موجهه و علت مبیقه مدینه می‌داند،^{۳۸} به این مبناست که وجه غالب فضای مدینه فارابی را عامل سیاست در بر می‌گیرد و سایر عوامل دیگر که در زندگی و سعادت افراد انسانی دخالت دارند، از آنجا که همگی به دست رئیس مدینه است، تحت سیطره سیاست قرار می‌گیرند و بنابراین برداشت است که گفته می‌شود، در آرای فارابی جهت و صحت اخلاق را سیاست تعیین می‌کند،^{۳۹} اخلاق و سیاست در نظر فارابی دارای غایت واحدی هستند و هدف هر دوی اینها سعادت است.

مدینه فارابی محلی است برای تشریح اینکه انسان چگونه بر اساس طبع خود و به مدد علم مدنی می‌تواند به سعادت که غایت محض است و در نظر فارابی خیر مطلق می‌باشد، برسد.

فارابی در اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، این تعریف را از مدینه فاضله ارائه نموده است:

«آن مدینه که مقصود حقیقی اجتماع در آن تعاون بر اموری است که موجب حصول وصول به سعادت آدمی است، مدینه فاضله بود.»^{۴۱}

فارابی برای مدینه نظامی را ترسیم می‌کند که در آن هر عضو نسبت با اعضای دیگر دارای رابطه رئیس و مرئوس است، در دو سوی مخالف این نظام رئیس مدینه که مخدوم محض می‌باشد و گروهی در پایین ترین طبقه نظام که خادم محض اند، قرار دارند.^{۴۲}

خادم و مخدومی که بر مبنای تفاضل علم و دانایی در این مراتب قرار می‌گیرند، نوعی نظم تحمیلی که فارابی این نظم عمودی و نابرابر را به فطرت انسان‌ها نیز تسری می‌دهد و همه افراد انسانی را دارای آمادگی برای پذیرش معقولات اولیه نمی‌داند و در مورد انسان‌ها علاوه بر تفاوت افراد قائل به تفاضل در استعداد برای حصول معرفت و رسیدن به سعادت است.^{۴۳} و به دنبال این مسأله رسیدن هر فرد به سعادت را که بنابر فطرت وی به همان نوع سعادت است که استعدادش را داشته رسیده است، کمال آن فرد می‌داند، در این میان در بین اعضای مدینه با وجود تفاوت‌های ذاتی و اکتسابی قائل به معقولات مشترک است، که افراد را به سوی انجام اعمال مشترک سوق می‌دهد.

رکن اصلی و اساسی مدینه فارابی رئیس و رهبر مدینه است، در نظر فارابی نسبت رئیس اول به مدینه مانند نسبت سبب اول به عالم است:

«نخست باید او استقرار یابد و سپس او، هم سبب تشکل و تحصیل مدینه و اجزای آن

شود و هم سبب حصول ملکات ارادی اجزا و افراد آن و تحقق و ترتب مراتب آنها گردد و اگر عضوی از اعضای آن مختل گردد، اوست که در جهت بر طرف کردن آن اختلال به او مدد رساند و امداد کند، همانطور که آن اعضای که نزدیک به عضو رئیسه اند، از بین آن افعال طبیعی که باید بر وفق هدف و خواست رئیس اول انجام شود، به آن نوع افعال قیام می‌کنند، که فی نفسه شریف و اشرف بود، رئیس اول که به واسطه قوه تخیل و یا از طریق عقل و حکمت به عقل فعال متصل می‌شود، با دریافت فیض الهی، سبب تکوین و تنظیم امور در مدینه و رفع اختلال^{۴۴} است و اصلی ترین و مهمترین رکن مدینه فاضله است، در بحث از مدینه با وجود اینکه به اجزای دیگر آن نیز می‌پردازد، اما با توجه به نظر فارابی در اصالت قائل شدن به علم و دانایی، سرانجام باز



هم اساسی ترین و محوری ترین مسئله مورد بحث فارابی در فلسفه سیاسی اش، مسئله ریاست و رهبری می باشد، برای تشریح فضای مدینه نگاهی اجمالی به طبقه بندی افراد و اعضای آن داریم که فارابی به عنوان ارکان مدینه از آنها یاد می کند، فارابی در فصول المدنی ارکان مدینه را چنین معرفی می کند:

اول: اهل فضایل و حکمت که بر مدینه ریاست دارند.

دوم: ذوالالسنه، صاحبان خطابه و شعر و کتابت که مروجان اصول رئیس اولند.

سوم: مقدران = حسابداران، هندسه دانان و منجمان

چهارم: مجاهدان که حریم مدینه را از تجاوز مدن غیر فاضله حفظ می کنند.

پنجم: مالیان، که تهیه ارزاق طبقات دیگر مدینه، به عهده آنهاست، به معاملات و صناعات اشتغال دارند.

گروه نوابت: گروهی که با نظام مدینه هماهنگ و سازگار نیستند، فارابی اینان را به علفهای هرز مانند کرده و به شش دسته تقسیم نموده است.

۱. شکارگر: اعمالشان موجب سعادت حقیقی است ولی غرض و هدفشان چیز دیگریست.

۲. معرفه: افرادی که آرای قانونگذار مدینه فاضله را به علت دلپستگی به مدینه جاهله تفسیر به رأی می کنند.

۳. مارقه: کسانی که در شناخت هدف قانونگذار قصور ورزیده و به انجام اعمال ناشایست می پردازند.

۴. کسانی که ایجاد شبهه می کنند و خود و دیگران را در تردید قرار می دهند.

۵. آنانی که جهت نیل به اهداف جاهلیت تلاش در طرد و انکار حقیقت دارند.

۶. کسانی که به انکار حقیقت می پردازند.

فارابی تربیت و کنترل نوابت را وظیفه رئیس مدینه فاضله می داند و در این راستا چهار راه حل را پیشنهاد می کند:

۱. اخراج از مدینه ۲. عقاب و کیفر ۳. گماردن به کار و بیکاری ۴. حبس و زندان.^{۴۵}

۱۵. مضادات مدینه فاضله

فارابی به طور کلی مضادات مدینه فاضله را به چهار نوع تقسیم می کند، که آنها نیز در درون خود انواعی دارند و هر یک بر مبنای نوعی انحراف در مدینه حاصل شده است، فارابی در این باره اظهار می دارد: «مدینه‌هایی که مضاد مدینه فاضله‌اند، مدینه‌های جاهلیه، فاسقه، مبدله و ضالّه بودند.»

۱۵-۱. مدینه جاهلیه

«مدینه جاهلیه آن بود، که مردم آن نه سعادت را شناخته اند و نه حتی به دل آنان خطور کرده باشد و اگر به سوی آن ارشاد شوند، نه فهم کنند و نه بدان معتقد بودند و تنها از خیرات پاره‌ای از آنها را که در ظاهر گمان رود که خیراتند می‌شناسند یعنی آن اموری که از جنس اموری بود که در ظاهر گمان می‌رود که غایات و هدف‌های نهایی زندگی آنها هستند، می‌شناسند که عبارت از تندرستی، توانگری و بهره گرفتن از لذات مادی باشد و اینکه در بر آوردن امیال و هواهای نفسانی خود آزاد بودند و اینکه به نزد مردم مکرم و معظم بودند، که هر یک از این امور به نزد مردم مدینه جاهلیه سعادت و خوشبختی بود و سعادت بزرگ و کامل عبارت از اجتماع همه اینها بود و آنچه در برابر و ضد آنهاست که شقاوت باشد، عبارت از امراض و آفات بدنی، فقر و عدم بهره برداری از لذت‌های مادی است و نیز اینکه در خواهش‌ها و امیال و هواهای نفسانی خود آزاد نباشند و مکرم و معظم نبوند.»^{۴۶}

مدن جاهلیه بر مبنای تعریفشان از سعادت و اهدافشان به مدینه‌های، ضروریه، نذاله، خست و شقوت، کرامت، تغلیبه و جماعیه تقسیم شده‌اند.

الف. مدینه ضروریه

مدینه‌ای که هدف افراد آن از زندگی در این مدینه رفع نیازهای ضروری حیات است و در زندگی به ضروریات اکتفا می‌کنند و در جهت به دست آوردن آنچه که قوام تن انسان به آن وابسته است، تلاش می‌کنند، ملاک ارزش و برتری افراد در این مدینه به میزان توانایی‌شان در رفع حوائج ضروری حیات است.

ب. مدینه نذاله

مدینه‌ای که هدف اعضای آن رسیدن به ثروت و مکنت است، لذا برترین مردم توانگرترین آنان است.

ج. مدینه خست و شقوت

مدینه‌ای که بهره‌مندی از حداکثر لذات هدف اعضای آن است و ملاک برتری میزان بهره‌مندی از لذات است.

د. مدینه کرامت

هدف مردم در این مدینه معاونت در رسیدن به احترام است، هم در میان خود و هم در بین مدینه‌های دیگر،

ابن‌سینا،
بعد از معلم ثانی آمد و
با ابن‌سینا «فلسفه مدنی»
در اسلام کمال یافت،
در فلسفه سینایی،
فلسفه مشائیان
با فلسفه غیبی
اسکندرانیان و
اشراق صوفیان و
رجال متکلمان و
حقایق ایمانیان
به طرز جالبی
در هم آمیخت و
آشتی یافت.

مبنای لیاقت برای احترام در مدینه کرامت عبارت است از: ثروت، بهره مندی از لذات و غلبه بر دیگران. معیارهای لیاقت افراد برای احترام و تکریم در این مدینه عبارت است از توانگری و ثروتمندی. توانایی در تهیه اسباب لذت و لهو و لعب، قدرت بر رفع حوائج روزانه خود و دیگری، غلبه و چیرگی و اشتها به قدرت و غلبه بر سایرین، برخورداری از دودمان اصیل. از نظر مردمان دیگر مُدُن جاهلیه، مدینه کرامت بهترین نوع مدینه‌های جاهلیه است. هر گاه کرامت از حد بگذرد به علت سلسله مراتبی بودن احترام، مدینه کرامت تبدیل به مدینه جباران و تغلب می‌شود.

ه. مدینه تعلیه

هدف اهالی این مدینه از اجتماع در آن معاونت در چیرگی و غلبه است. مردم مدینه تعلیه از لحاظ گزینش به غلبه از دو نظر با هم تفاوت دارند:

الف. نوع غلبه ۱. با اعمال خشونت ۲. با خدعه و نیرنگ ۳. با استفاده از هر دو روش.
ب. از نظر امر مطلوب مورد غلبه ۱. چیرگی بر خون مردم ۲. تسلط بر اموال مردم ۳. چیرگی بر نفس مردم.
رئیس این مدینه فردی ستمگر و سنگدل و آزمند و حریص است.
فارابی در یک تقسیم بندی جزئی‌تر بنا بر اینکه چه تعداد از افراد مدینه تعلیه خواستار قهر و غلبه باشند آن را به سه نوع تقسیم می‌کند:

۱. در صورتی که یک فرد طالب غلبه است و مردم مدینه برای او خدمت می‌کنند.

۲. نیمی از مردم مدینه خواهان غلبه‌اند.

۳. تمام مردم مدینه خواستار غلبه هستند.

فارابی در تقسیم‌بندی دیگری مدینه تعلیه را به دو نوع دیگر تقسیم می‌کند:

الف. اینکه قهر و غلبه مطلوب با لذات باشد.

ب. اینکه قهر و غلبه وسیله‌ای برای رسیدن به مطلوب دیگر باشد.

و. مدینه جماعیه (احرار)

فارابی از مدینه جماعیه به مدینه اباحت نیز یاد کرده است و در اندیشه‌های اهل مدینه فاضله آورده است که، مردم مدینه جماعیه را همت و غرض‌ها بسیار بود که در حقیقت جامع اهداف و اغراض همه مدینه‌ها بود.^{۴۲} این مدینه در واقع کامل‌ترین شکل مدن جاهلیه است، در آن هر فردی در پی مطلوب و خواسته خودش است و گروه‌ها و مردم بسیار متفاوت با خواست‌ها و گرایش‌های متفاوت در این مدینه در کنار هم زندگی می‌کنند و معیار و ارزش برتری افراد در درجه آزادی آنان است. در این مدینه، رئیس مدینه تابع خواست مردم است.

۱۵-۲. مدینه فاسقه

مردمان مدینه فاسقه، سعادت را می‌شناسند و به آن اعتقاد دارند، اما بر خلاف آن و بنا بر خواسته‌های خود عمل می‌کنند، تعداد انواع این مدینه نیز به تعداد مُدُن جاهلیه است و نتیجه هر دو جدایی و فاصله از سعادت است، هر چند در بُعد نظری باهم متفاوتند.

۱۵-۳. مدینه مبدله

مدینه مبدله، همان مدینه فاضله‌ای است، که به خاطر عقاید و افکار نادرست به انحرافات و تباهی کشیده شده است.

۱۵-۴. مدینه ضالّه

مدینه‌ای که اصول و مبادی سعادت در آن قلب شده و این مدینه هرگز ره به سعادت نمی‌برد.

۱۶. ریاست و رهبری

فارابی همه اعضای مدینه را خادم رئیس مدینه می‌داند و او را مخدوم مطلق. رئیس مدینه کاملترین انسان مدینه فاضله می‌باشد.

در نظم سلسله مراتبی نابرابر و تحمیلی مدینه فاضله، رئیس و رهبر مدینه در برترین مرتبه این سلسله مراتب قرار دارد و قوام و دوام سایر اجزا به وجود اوست و وجود و ریاست او استمرار مدینه فاضله را به دنبال دارد.

در پی تقسیم بندی خیرات و ملکات و شرور و تفاوت‌ها به ارادی و غیر ارادی، در مورد رئیس مدینه نیز فارابی معتقد است که او با اراده ملوک نیست، بلکه فطرتاً رئیس است. فارابی در فصول المَدنی عنوان می‌کند که شاه، شاه است، چه بر کسی پادشاهی کند و چه نکند، چه مردمان او را بزرگ دارند و چه ندارند، چه به شاهی بپردازد و چه

مشروعیت رئیس مدینه

در ارتباط او با

عقل فعال است،

مشروعیت او

امری است ماورائی و

الهی، و وابسته به

پذیرش و عدم پذیرش

حاکمیت وی

از سوی مردم مدینه

نمی‌باشد. وجود وی

مبنای مشروعیت تشکیل

مدینه و ادامه طریق او

مشروعیت استمرار

وجود مدینه و

زندگی افراد در آن و

روابط انسان‌ها

باهم است.

نپردازد، این مقام از او زایل نمی‌شود... از نظر فارابی فیلسوف، رئیس اول، امام و ملک، همگی مفید به یک معنی‌اند و همگی به رئیس مدینه قابل اطلاق‌اند.

همان طور که درک وجود نخستین از خود، دلیل آفرینش عقل اول و موجودات بعد از آن است، ادراک و آگاهی و معرفت نبی / فیلسوف (رئیس اول) در درجه نخست پیامبر علت تامه تکلیف او در میان مردمان است. مدینه فاضله فارابی بر گرد رئیس مدینه شکل می‌گیرد و او به واسطه دانایی و ارتباط با عقل فعال و شناخت سعادت حقیقی وظیفه رساندن مدینه به سعادت را بر عهده دارد، رئیس مدینه بنابر آگاهی خود از اختلاف و تفاوت استعداد افراد، هر یک از افراد مدینه را به قدر توان و استعدادش تربیت می‌کند.

مشروعیت رئیس مدینه در ارتباط او با عقل فعال است، مشروعیت او امری است ماورائی و الهی، و وابسته به پذیرش و عدم پذیرش حاکمیت وی از سوی مردم مدینه نمی‌باشد. وجود وی مبنای مشروعیت تشکیل مدینه و ادامه طریق او مشروعیت استمرار وجود مدینه و زندگی افراد در آن و روابط انسان‌ها باهم است.

بنابراین نظر است که فارابی رئیس مدینه را مقدم بر مدینه می‌داند، در آراء اهل المدینه الفاضله، آورده است: «و همان طور که عضو رئیسه بدن بالطبع کاملترین و تمام‌ترین اعضا هم فی نفسه و هم در افعالی است که ویژه اوست... رئیس مدینه نیز در آنچه ویژه اوست کاملترین افراد و اجزای مدینه است... همچنانکه در انسان قسمت قلب موجود می‌شود و پس او سبب تکوین سایر اعضای بدن می‌گردد و سبب حصول قوت‌های اعضای بدن و تنظیم مراتب آنها می‌شود، وضع رئیس مدینه نیز چنین است، که نخست باید او استقرار یابد و سپس او هم سبب تشکل و تحصیل مدینه و اجزای آن شود. و هم سبب حصول ملکات ارادی اجزا و افراد آن و ترتب مراتب آنها گردد... و حال موجودات عالم نیز چنین است...»^{۴۸}

نزد فارابی حکمت شرط اساسی رئیس مدینه فاضله است. از آنجا که در اتصال با عقل فعال دو طریق ممکن وجود دارد که یکی قوه ناطقه و دیگری مخیله است و وصول قوه خیال به عقل فعال توسط نبی صورت می‌گیرد و حضور و وجود پیامبر (نبی) در هر زمان و مکان، امکان ندارد، عدم اتصال قوه خیال و استمرار آن را با حکمت و اتصال قوه ناطقه با عقل فعال و توانایی فیلسوف - رئیس در به فعلیت در آوردن عقل مستفاد و دریافت علوم و آگاهی و معرفت توسط فیلسوف - رئیس جبران کرده، از آنجا که به واحد بودن منشأ دانایی و علم پیامبر و حکیم معتقد است، در حاکمیت مدینه بر رئیس حکیم همان جایگاه و وظایفی را قائل است که برای حاکم پیامبر قائل است. اما چنانچه مشهود می‌باشد، بنابر کمال پیامبر در قوه مخیله اضافه بر قوه ناطقه نظری، نخستین ریاست ما قبل تشکیل از آن پیامبر است و بعد از او معارف مکتسبه توسط نبی غیر قابل تغییر بوده و علاوه بر این بنابر وحدت منبع آگاهی حکیم و نبی آرای حکیم هرگز نباید نقیض آرای نبی باشد و راه ادامه مدینه همان است که در دوره نبوت جریان داشته است. در هر صورت این رئیس مدینه است که ضامن رسانیدن اهل مدینه فاضله به سعادت حقیقی است و هموست که موظف به از بین بردن شروط ذاتی و ارادی است و از همین روست که رئیس مدینه باید صفات و خصال نیک ذاتی و ارادی را با هم داشته باشد.

رئیس و رهبر مدینه فاضله باید دارای فضایل چهار گانه باشد: فضایل نظری، فکری، خلقی، عملی، فضیلت نظری در برگیرنده همان حکمت نظری است، شامل منطق، الهیات، ریاضیات، طبیعیات. فضیلت فکری، عبارت است از علم به قوانین و فضیلت خلقی هم داشتن سجایا و ملکات است. فضیلت عملی قدرت بر انجام یافته‌های نظری در جامعه می‌باشد.

۱۶- ۰۱ رئیس اول

رئیس نخست علی الاطلاق آن چنان کسی است که به طور مطلق نیازمند به رئیسه دیگر نیست که به او ریاست کند، نه در کلیات و نه در جزئیات نه هیچ امری از امور و بلکه بدان پایه‌ای باشد که همه علوم و معارف بالفعل او را حاصل شده باشد، و در هیچ امری نیازمند به کس دیگر که او را رهبری و هدایت کند، نباشد؛ و او را هم نیروی ادراک امور و وقایع تدریجی الوقوع باشد که هر آنچه متدرجاً و در طول زمان پیش آید دریابد و احکام آنها را بداند و هم نیروی ارشاد کامل داشته باشد که دیگران را در جهت آنچه می‌داند از اعمال و کارهای خوب هدایت و راهنمایی نماید؛ و نیز نیرویی قوی و کامل داشته باشد که به وسیله آن وظایف هر کس را به درستی معین کرده و هر کس را به کاری که باید انجام دهد و مستعد برای آن می‌باشد رهبری کند و بدان امر بگمارد؛ و نیز صاحب نیرویی بود که به وسیله آن حدود وظایف و کارهای افراد را معین کرده و آنان را به سوی نیل به سعادت سوق دهد.

این قوا و احوال صرفاً در ارباب طبایع عالیه یافت می‌شود، در آن هنگام که نفس وی به عقل فعال پیوسته شود و فیوضات لازم را بلاواسطه بگیرد. و آن هنگام نفس وی به عقل فعال می‌پیوندد، که نخست او را عقل منفعل حاصل

فارابی
با وجود تفسیر عقلانی
از نبوت و نیز
با وجود تفکیک
بین قوه خیال
که واسطه علم نبی است
و قوه ناطقه که واسطه
علم فیلسوف است،
با واحد دانستن
منبع علم هر دو
به برتری فلسفه
نسبت به دین و
فیلسوف به پیامبر
رأی نمی‌دهد،
او کمال قوه نظری
نفس ناطقه را
مرتب به نبوت
دانسته.

آید و سپس به مرتبت عقل مستفاد رسد و در این هنگام است... که به عقل فعال می‌پیوندد.
«این چنین انسانی در حقیقت و به نزد قدما پادشاه نامیده می‌شود و این همان انسانی است که باید گفت مورد وحی الهی واقع شده است. زیرا آن هنگام به انسان وحی می‌رسد که به این مرتبت از کمال نایل شده باشد، یعنی به مرتبه ای که بین وی و عقل فعال واسطه‌ای نمانده باشد.»^{۴۹}
«ریاست نخست، ریاست برتر از نظر فارابی که یک فرد در رأس قدرت است و در سه سطح نظام سیاسی که فارابی مورد شناسایی قرار داده قابل تحقق است، «مدینه، امت و معموره» «این همان امام و نایب اول مدینه فاضله و همچنین رئیس امت فاضله و رئیس کره زمین است»^{۵۰}

«وی همان فردی است که توانایی و آمادگی دریافت فیوضات و وحیانی را از طریق عقل فعال داراست، فارابی در آراء اهل المدینه الفاضله آورده است این چنین انسانی از آن جهت که فیوضات را از طریق عقل فعال به واسطه عقل مستفاد و عقل منفعل دریافت می‌کند، حکیم، فیلسوف، خردمند و متعقل نامیده می‌شود و از آن جهت که فیوضات عقل فعال به قوه متخیله او افاضه می‌شود دارای مقام نبوت و انذار است.»^{۵۱}

او هر دو جنبه فلسفه و نبوت را در خود جمع کرده و از هر دو مجرای قوه مخیله و قوه ناطقه با عقل فعال و مجاری فیض الهی ارتباط دارد. وی هم واضع النوامیس است و هم فیلسوف و هم ملک. در این باره ابن‌سینا با استفاده از نقش واضع النوامیس بودن که آن را مقدمه دخالت در امور مدنی درباره پیامبر می‌داند، به تأسیس نوعی نظام روشن و اجمالی فلسفه سیاسی خود می‌پردازد که در فصل آینده به آن پرداخته خواهد شد.

فارابی علاوه بر فضایل چهارگانه ریاست مدینه، ویژگی‌ها و شرایط دیگری را در سیاست مدینه و آراء اهل المدینه الفاضله و فصول المدنی برای رئیس اول بیان کرده، که مجموعاً در اینجا به شرایطی که در السیاسة المدینه و آراء اهل المدینه الفاضله آورده اشاره می‌کنیم:

۱. تام الاعضا و قوه‌های او در انجام کارهای توانمند باشد.
۲. خوش فهم و سریع الانتقال باشد.
۳. خوش حافظه باشد و آنچه را می‌فهمد و می‌بیند و می‌شنود و درک می‌کند در حافظه بسپارد.
۴. هوشمند و با فطانت و قادر به ربط، مطابقت و درک روابط علی باشد.
۵. خوش بیان، زبانش از گویایی لازم برخوردار باشد.
۶. دوستدار تعلیم و تعلم باشد.
۷. در خوردن و نوشیدن و مسائل جنسی حریص و آزمند نباشد.
۸. کبیرالنفس و دوستدار کرامت باشد.
۹. دوستدار راستی و راستگویان و دشمن دروغ و دروغگویان باشد.
۱۰. به درهم و دینار و متاع دنیا بی اعتنا باشد.
۱۱. دوستدار عدالت و دشمن ستم و جور باشد.
۱۲. شجاع و مصمم باشد، از اراده قوی برخوردار باشد.
۱۳. بر نوامیس و عادات مطابق با فطرتش تربیت شده باشد.
۱۴. به آیین خویش اعتقاد درست داشته باشد.
۱۵. به آیین التزام عملی داشته و اعمال و رفتارش بر آن منطبق باشد.
۱۶. به ارزش‌ها و فضایل مشهور پایبند باشد.^{۵۲}

وی باید دارای حکمت و قدرت بیان و ارشاد و سلامت جسمی برای هدایت جامعه به سوی سعادت باشد و با داشتن این شرایط و صفات رئیس اول از ثبوت در ریاست برخوردار است. حائز بودن کل شرایط مربوط به مرحله اثباتی ریاست در خارج و عالم مدینه و سیاست است. با اینکه فارابی سعی دارد، مبحث رئیس اول را ملموس و زمینی نماید، در انطباق این ریاست بر شخص نبی چندان بحث نکرده، اما در بعد از مطرح کردن رابطه این ریاست و نبوت، با برشمردن صفات رئیس اول از او انسانی دست نیافتنی می‌سازد و در ادامه بحث به طور تلویحی با رأی به عدم در دسترس بودن فیلسوف - رئیس به طریق اولی این حکم را درباره نبوت صادق می‌داند و به طرح دیگر شکل‌های ریاست به طور سلسله مراتبی به عنوان جایگزین برای مدینه نبوی می‌پردازد.

۱۶-۲. ریاست تابعه مماثل

فارابی در زمان فقدان رئیس اول مدینه فاضله، برای حفظ و استمرار آیین او، به طرح ریاست تابعه مماثل پرداخته است. این نوع ریاست متضمن شرط حکمت و اتصال به منبع فیض الهی می‌باشد. چنین رئیسی در وظایف و اختیارات

خود مانند رئیس اول عمل می‌کند و متولی امور دین و شریعت است.

رئیس تابعه مماثل بر اساس مصلحت و به اقتضای زمان خود به وضع قانون و یا تغییر و تکمیل قوانین رئیس اول می‌پردازد. ارتباط این رئیس با عقل فعال و یا به عبارتی همان فرشته وحی برای تبیین و تشریح شریعت است، از همین روست که در بسیاری موارد ریاست تابعه مماثل را امامان شیعه دانسته‌اند.

فارابی شش شرط حکمت، داشتن تعقل تام، برخورداری از جودت اقعاع و جودت تخیل، دارا بودن قدرت بر جهاد و بهره مندی از سلامت بدنی را از شرایط رئیس مماثل می‌داند و در وظایف و کار ویژه‌ها و حاکمیت و مشروعیت الهی، او را مانند رئیس اول دانسته است.

۱۶-۳. ریاست سنت

در صورت عدم امکان ریاست اول و تابعه مماثل و فقدان ایشان، فارابی ریاست مدینه را به ریاست سنت می‌سپارد. در کتاب المله عنوان می‌کند که: چنانچه بعد از امامان ابرار، یعنی کسانی که رهبران حقیقی هستند، جانشین مماثلی نباشد، همه سنت‌های رئیس اول بدون کم و کاست و تغییر حفظ و در اختیار رهبری غیر مماثل گذاشته می‌شود تا به آن عمل کند و در اموری که تکلیف آن از سوی رئیس اول مشخص شده، وی به اصول مقدره رئیس اول مراجعه و از طریق آن احکام امور مستحده و غیر مضره را استنباط می‌کند، در این صورت رئیس سنت به صنعت فقه نیازمند می‌شود و این صنعت است که انسان را توانا می‌کند، تا به وسیله آن همه امور و احکام وضع نشده از سوی واضع شریعت را استخراج و استنباط نماید و تکلیف امت را روشن سازد، کسی که متولی این امر است باید فقیه باشد.

رئیس سنت که در زمان او نیاز به فقه بر مبنای عمل به اصول رئیس اول پدید می‌آید، باید شرایط شانزده گانه مذکور در شرایط اثبات ریاست رئیس اول را دارا باشد، از آن جهت این شرایط اثباتی مبنای تحقق حاکمیت و ریاست در خارج و در مرحله عمل می‌باشد و رئیس اعم از رئیس اول، مماثل و رئیس سنت باید دارای این شرایط باشند. رئیس سنت با فرشته وحی ارتباط ندارد و مسائل زمان خود را با فقهت پاسخ می‌دهد. معلم ثانی در تعریف فقه در احصاء العلوم آورده است: صنعتی است که انسان را توانا می‌سازد تا در مواردی که واضع شریعت به حکم تصریح نکرده، با کمک آن به استنباط و استخراج احکام بپردازد.

ب. شرط دوم رئیس سنت، فقهت است:

- شرایط هشتگانه فارابی برای فقهت رئیس سنت:

۱. شناخت شریعت: باید اعمال و رفتار رئیس سنت مبتنی بر شریعت باشد.
۲. شناخت مقتضیات زمان
۳. شناخت ناسخ و منسوخ
۴. شناخت و آشنایی با زبان و لغت
۵. آشنایی با ارزش‌ها و هنجارهای زمان نزول
۶. شناخت استعمالات و استعارات
۷. شناخت مشهورات زمان خطاب
۸. شناخت دوایت و درایت.

ج. شرط سوم رئیس سنت: دین‌شناسی

فارابی دین و فقه را متمایز از هم دانسته و دین و ملت را به یک مفهوم نسبت داده، در المله این گونه به تعریف آن پرداخته است: دین یا ملت عبارت از مجموعه آرا و افعالی است که برای وصول به سعادت قصوی جعل شده است.

د. شرط چهارم رئیس سنت: زمان‌شناسی

او باید نسبت به زمان خودش و نیز زمان گذشتگان تعقل و شناخت صحیح داشته باشد.

ه. شرط پنجم: قدرت بر ارشاد و هدایت

به تبع رئیس اول اکنون که در رأس هرم قدرت قرار دارد، وظیفه ارشاد و هدایت مردم مدینه را دارد.

و. شرط ششم: داشتن قدرت بر جهاد

این شرط از شرایط مشترک میان رئیس اول و مماثل و سنت است و در واقع نوعی تدبیر جنگی می‌باشد.

۱۶-۴. رؤسای سنت

این نوع ریاست در صورتی در جامعه فارابی مطرح می‌شود که یک فرد [یک نفر] واجد شرایط ریاست سنت یافت نشود، معلم ثانی در آراء اهل المدینه الفاضله ریاست دو نفر را پیشنهاد می‌کند؛ همراه با تأکید بر عنصر اساسی حکمت که حداقل یک نفر از دو فردی که در ریاست قرار می‌گیرند، باید این شرط مهم و اساسی را دارا باشد و

فرد دوم پنج شرط دیگر ریاست را داشته باشد، یعنی به صورت تکمیلی شرایط ریاست فردی، رئیس سنت را دو نفر مجموعاً دارا باشند.

رؤسای سنت می‌توانند در مدینه فاضله یا امت فاضله و یا معموره فاضله، ریاست و حاکمیت داشته باشند.
۱۶- ۵. رؤسای افاضل

رؤسای افاضل که در صورت عدم وجود رؤسای سنت اداره جامعه را به عهده می‌گیرند، به طور مجموعی باید همه شش شرط رؤسای سنت را دارا باشند، تا حدی که رؤسای افاضل می‌توانند شش نفر باشند و هر فرد یکی از شرایط را داشته باشد و اگر فردی از رؤسای افاضل بیش از یک شرط داشت، به همان نسبت از تعداد افراد کاسته می‌شود. تعداد رؤسا به همان تعداد که تکمیل کننده شرایط است تقلیل می‌یابد، تا به سه نفر و از این کمتر دیگر رؤسای سنت است.

شرط مهم و متمایز این نوع رهبری وجود سازش بین افراد شورای رهبری است، که به سازگاری حوزه‌های مختلف متناسب به شرایط هر یک از رؤسای افاضل، در جامعه می‌انجامد.^{۵۳}

۱۷. نبوت در فلسفه سیاسی فارابی

پس از طرح مباحث نظری کلی پیرامون فلسفه عام و فلسفه سیاسی فارابی و نگاه به مدینه فاضله و نظام سیاسی و ریاست، شرایط و انواع آن، در این مرحله از پژوهش حاضر به بحث نبوت و رابطه آن با عالم سیاست نزد فارابی می‌پردازیم.

فارابی در آراء اهل مدینه فاضله، در قسمتی تحت عنوان، گفتار در وحی و دیدن فرشتگان درباره ماهیت و کیفیت وحی آورده است:

«گاهی قوه متخیله در انسان سخت نیرومند و کامل بود و آن سان بود، که محسوساتی که از خارج وارد بر او می‌شود، آن طور بر او استیلا نیابد که همه آن را فرا گیرد، و نیز آن [متخیله] بالکل در خدمت قوت ناطقه قرار نگیرد و بلکه به نحوی باشد که با وجود اشتغال بدین دو امر در او فزونی و توانایی بسیاری بود که به واسطه آن افعال خاص خود را انجام دهد و حال او در هنگام اشتغال به این دو امر، در زمان بیداری عیناً به مانند حال او بود در هنگام عدم اشتغال به آن دو امر و آزادی او در وقت خواب و بسیاری از این اموری که عقل فعال به او اعطاء می‌کند و در نتیجه قوه متخیله آنها را به واسطه محاکماتی که از نوع محسوسات مرتبه است تخیل می‌کند، مجدداً بازگشته و آن متخیلات را در قوه حساسه مرتسم می‌کند و موقعی که رسوم آن در حساسه مشترک تحصیل یافت قهرراً قوه باصره از این رسوم منفعل خواهد شد و این رسومات عیناً در آن مرتسم می‌شود. پس از آن، از آن رسومی که در قوه باصره حاصل شده است، رسومی در هوای مضمی موصل به بصر حاصل می‌شود و چون این رسم در هوا حاصل شد، مجدداً رسوم موجود در هوا بازگشته و از رأس در قوه باصره که واقع در چشم است مرتسم می‌گردد و سپس به حس مشترک منعکس می‌شود و سپس به قوه متخیله و چون همه این قوا و مراحل قوا بعضی به بعضی دیگر متصل بود، در این صورت آنچه را که عقل از این گونه امور به او [متخیله] اعطاء کرده است، مدنی آن انسان واقع می‌گردد.

پس اگر در این حال اتفاق افتد که محسوساتی که قوت متخیله به واسطه آنها از این چیزها حکایت می‌کند، آن گونه محسوساتی بود که در نهایت جمال و کمال بود. در این صورت آن انسان که این گونه امورها ببیند، گوید: خدای را عظمت و جلالتی عجیب بود.

و امور شگفت آوری ببیند که ممکن نبود چیزی از آنها مطلقاً و اصلاً در موجودات دیگر وجود داشته باشد و البته مانعی نیست که هر گاه قوت متخیله انسانی به نهایت کمال خود برسد در حال بیداری از ناحیه عقل فعال جزئیات حاضر و یا آینده را و یا محسوساتی که محاکمی آنها است قبول کند و همچنین محاکات معقولات مفارقه و سایر موجودات شریفه را در حال بیداری بپذیرد و ببیند، پس او را به سبب معقولاتی که از ناحیه عقل فعال پذیرفته است، نبوتی حاصل شود به امور الهی و این مرتبت، کاملترین مراتبی بود که قوت متخیله بدان می‌رسد و کاملترین مراتبی بود که انسان می‌تواند به واسطه قوت متخیله خود بدان برسد»^{۵۴}

فارابی بعد از ذکر این مطلب به بیان مراتب پایین‌تری می‌پردازد که افراد دیگری می‌توانند با عالم غیر محسوس ارتباط داشته باشند و این ارتباط را بر مبنای، عالم خواب و بیداری، حالات افراد، علم به کلیات و جزئیات و پذیرش و عدم پذیرش از سوی خود فرد مرتبط با عالم غیر محسوس تقسیم می‌کند. مسئله حائز اهمیت، ارائه تفسیر فلسفی از نبوت است که از سوی فارابی ارائه شده است. فارابی نبوت را بالذات بابتی از ابواب معرفت می‌داند، از آن رو که نبی دارای مخیله نیرومند است که تا عالم معقولات پیش می‌رود، وحی الهی را در می‌یابد، همان حقایق ثابت که فیلسوف

در نظر فارابی

بر خلاف کندی

دین و فلسفه

دو مقوله منفک از

یکدیگر نیستند،

این هر دو دو وجه

مختلف امری واحدند،

با اینکه فلسفه بر

دیانت تقدم زمانی دارد،

دین مثالات فلسفه است و

شریعت و حکمت به

اصل واحدی بر می‌گردند

و پیامبر و فیلسوف هر

دو معرفت را از

سرچشمه علم الهی

دریافت می‌کنند.

با تأمل به آن می‌رسد. وحدت نبی و فیلسوف در ارتباط هر دوی آنها با عقل فعال است.^{۵۵} در این مرحله است که بحث نبوت وارد فلسفه فارابی می‌شود،^{۵۶} به عقیده فارابی حکیم از راه تعلقات نظری به عقل فعال متصل می‌گردد و نبی از راه تخیل و تصور با آن ارتباط می‌یابد و آن تصور، منبع نبوت و الهامات نبوی است. فلسفه نبوی مستلزم یکی بودن ملک عقل و ملک وحی می‌باشد و همه اصول عقاید فارابی متوجه این موضوع است،^{۵۷} نقطه اساسی و مهم هستی‌شناسی فارابی، همان نقطه برزخ، بین عالم فوق و تحت قمر می‌باشد. فیلسوف و پیامبر با همان عقل به روح القدس متصل می‌گردند.

فارابی مسئله نبوت را به صورت امری مرتبط به عقل بشر تفسیر کرده و بعد از پرداختن به لیاقت خود فرد نبی در رسیدن به این مقام، با توجه به جایگاه انسان در عالم عقول و سلسله مراتب هستی و ارتباط عوالم مفارق از هم با یکدیگر و وجود سیر و حرکت در تصویر هستی‌شناسی، نبی نقطه محوری نگرش فارابی به جهان است. آنچه در اینجا جلوه می‌نماید این است که کل فلسفه فارابی و توجه او به علم و حکمت و وجود حرکت در نظم عمودی عوالم و امکان ارتباط میان دو عالم مفارق از هم، حول محور مفهوم اساسی نبوت شکل گرفته است. فارابی با وجود تفسیر عقلانی از نبوت و نیز با وجود تفکیک بین قوه خیال که واسطه علم نبی است و قوه ناطقه که واسطه علم فیلسوف است، با واحد دانستن منبع علم هر دو به برتری فلسفه نسبت به دین و فیلسوف به پیامبر رأی نمی‌دهد، او کمال قوه نظری نفس ناطقه را مرتبه نبوت دانسته^{۵۸} و از همین روست، که کربن در مورد فلسفه فارابی عنوان فلسفه نبوی را داده است: «فارابی در شرح و بیان نبوت، نه آن را حالی ناشی از تسخیر انسان به وسیله قوای عالم غیب و مجردات دانسته و نه آن را از احوال صوفیانه شمرده است. وحی الهی به بشر کاملی نازل می‌شود که به اعلی مراتب فلسفه که عین مرتبه اعلی نبوت است، رسیده باشد.»^{۵۹}

فارابی نخستین فیلسوف مسلمان که از اجتماع مدنی و زندگی جمعی انسان در آرای فلسفی خود سخن گفته است، این مقوله را جدای از هستی‌شناسی خود و عناصر مطرح در آن بیان نکرده. سیاست او جزء جدایی‌ناپذیر مباحث مابعدالطبیعه‌اش می‌باشد. در زندگی مدنی که وسیله و راه رسیدن انسان به سعادت می‌باشد، واسطه و عامل شناخت سعادت حقیقی انسان فردی است که مرتبط با عالم غیر مادی و ماورائی باشد. به عقیده فارابی (امام - بیغمبر) - مدیر و فرمانگذار مدینه فاضله باید به درجه اعلای سعادت بشری که پیوستن با عقل فعال است، رسیده باشد. تمام منزلت نبوی و کلیه الهامات از این پیوستگی منبعث می‌گردد و فیض می‌گردد.^{۶۰}

فارابی در آراء اهل مدینه فاضله «بخش گفتار در عضو رئیس» در این باره آورده است:

«و هر گاه این امر در هر دو جزء قوه ناطقه یعنی جزء نظری و جزء عملی آن حاصل شود و سپس در قوه متخیله. در این صورت این انسان همان انسانی بود که به او وحی می‌شود و خداوند عزوجل به وساطت عقل فعال به او وحی می‌کند، پس هر آنچه از ناحیه خدای متعال به عقل فعال افاضه می‌شود، از ناحیه عقل فعال به وساطت عقل مستفاد به عقل منفعل او افاضه می‌شود و سپس از آن به قوه متخیله او افاضه می‌شود، پس به واسطه فیوضاتی که از عقل فعال به عقل منفعل او افاضه می‌شود، حکیم و فیلسوف و خردمند و متعقل کامل بود و به واسطه فیوضاتی که از او به قوه متخیله‌اش افاضه شود، نبی و مندر بود، از آینده و مخبر بود از وقایع و امور جزئی موجود در حال به واسطه وجودی که وجود الهی در او افاضه کند و این انسان در کامل‌ترین مراتب انسانیت بود. در عالیترین درجات سعادت بود و نفس او کامل و بدان سان که گفتیم متحد با عقل فعال بود و این چنین انسانی به تمام افعالی که به واسطه آنها می‌توان به سعادت رسید واقف بود و این نخستین شرط از شرایط رئیس بود.»^{۶۱}

در این مباحث به نظر می‌رسد، نبوت همان طور که مبنای تعاریف اسلامی فلسفی فارابی است، محور اساسی بحث سیاسی وی و نیز به عبارتی نقطه تلاقی فلسفه عام معلم ثانی و فلسفه سیاسی وی می‌باشد. نبی در مقام سیاست در مرتبه رئیس اول مدینه است، همان فردی که اهل طبایع فائقه و در کاملترین مراتب انسانیت و عالی‌ترین درجات سعادت است، با عقل فعال و فرشته و حیانی ارتباط دارد. وی از آن جهت که دریافت‌کننده فیوضات الهی است، حکیم و نبی و ملک و امام و واضع النوامیس است و مشروعیتش امری الهی است.

فارابی به دنبال مباحث فیض و صدور و عقول و هم جهت با همین مباحث به موازنه و مصالحه بین فیلسوف و نبی می‌پردازد و این دو تن را در مصدر معرفت یکی می‌داند و به توفیق فلسفه و شریعت می‌رسد و هر دو را از طرف خداوند دانسته^{۶۲} و تفاوت ظاهری واسطه معرفت بین این دو تن را، بعد از کسب و حصول معرفت منتفی می‌داند و دلیل تفاوت ظاهری و تمایز شریعت و فلسفه را به مخاطبان آنها نسبت می‌دهد. از نظر فارابی نبی هم فیلسوف است، اما از آنجا که باید به زبان و فهم عامه سخن بگوید، حقایق فلسفی را به صورت خطابی بیان می‌کند و با امثله و محاکات به بیان حقیقت می‌پردازد. فارابی در سیاست مدینه می‌گوید: چون عقل فعال فائض از مبدأ و سبب اول است، وحی هم

تمام هستی
سرشار از
فیض الهی است و
انسان که
جایگاه ویژه‌ای
در هستی دارد
هدف فیض حق
در عالم است،
انسان کامل
در نقطه برزخ
فلسفه سیاسی و
فلسفه عام فارابی
که به واسطه اتصال به
عقل دهم در آن
قرار دارد،
به دریافت
فیوضات الهی
نایل می‌آید.

از این مبدأ اول به توسط عقل فعال به رئیس اول مدینه می‌رسد. فارابی در قسمتی از فصوص الحکم که مربوط به علم نبی و قدرت نبی به معجزات و خوارق عادات است، می‌گوید: «آینه نفس قوی نبی چنان است، که آنچه در لوح محفوظ وجود دارد، جمله صور علمی در آن منتقش می‌شود و به این ترتیب نبی به ابلاغ قضا و قدر الهی و هدایت و ارشاد مردم مدینه می‌پردازد.

در نظر فارابی زندگی اجتماعی انسان مستلزم عدل می‌باشد و عدل هم مستلزم قانون است. فارابی نخستین فیلسوفی است، که در عالم اسلام تقسیم عادلانه منافع و خیرات عمومی در میان اهل مدینه را مطرح می‌کند و این امر را یکی از وظایف حکومت می‌داند که با وضع قوانین به تحقق عدالت در مدینه بپردازد. به نظر فارابی عدالت عبارت است از «تقسیم خیرات و خوبی‌هایی که میان اهل مدینه مشترک است، میان همه آنها». ^{۶۳} هر امر نیکی که در آن امکان شراکت باشد جزء خیرات عمومی به حساب می‌آید و تمامی اعضای مدینه به تساوی باید از آن بهره‌مند شوند و این نوع عدالت است که در واقع در فضای مدینه فاضله، نقش تنظیم کننده روابط میان اجزای آن و نیز پیوند دهنده آنها به همدیگر را دارد و وجود آن موجب تداوم بقای مدینه است، نقش‌هایی که جزء وظایف رئیس مدینه آورده شده است. عدالت هدف قوانین مدینه است، بنابراین قوانین وسیله حصول عدالت‌اند.

نخستین بار هراکلیوس در نظریه لوگوس خود، آموزه وجود قانونی لاهوتی و عام که مدبر همه جهان است را مطرح کرد و این پیشنهاد را داشت که این قانون چهارچوب و مبنای وضع قوانین حکومت باشد. در آرا و نظریات فارابی هم، قانون حاکم بر مدینه فاضله، ماهیت و منشأیی خارج از محیط زندگی مدنی انسان دارد و از جایی فراتر گرفته شده، در همین راستاست که عقل فعال واسطه تسری قانون عام کائناتی است که توسط رئیس اول در مدینه اجرا می‌شود. رئیس اول که انسانی الهی است و بنابر داشتن ارتباط وحیانی، رسولی از جانب خداست، حکمت و تدبیر الهی را در مدینه جاری می‌سازد و اجرای همین احکام است که متضمن سعادت بشر است.

هدایت و ارشاد مردم مدینه وظیفه رئیس مدینه فاضله است که در عالی‌ترین مرتبه همان نبی / فیلسوف می‌باشد. وجود او در رأس امور لازم است. زیرا سعادت مردم و حسن معاش و صلاح معاد ایشان موقوف به مشارکت در مدینه است. مشارکت عمومی، و معاملات و اعمال جمعی ایجاب عدل می‌کند و شرط تحقق عدل در جوامع وجود قانون است و از آنجا که تصویر جامعه مطلوب فارابی برداشتی از هستی‌شناسی اوست، قانون جاری در آن نیز باید برگرفته از قانون الهی حاکم بر هستی باشد و چه کسی غیر از نبی و آنکه واصل به عقل فعال باشد، می‌تواند قوانین ماورائی را به طور حقیقی دریافت دارد و به جامعه انسانی منتقل کند و مورد اجرا قرار دهد. از همین جهت، فارابی، نبی را واضع النوامیس می‌داند و او را صاحب نفس قدسی و



دکتر رضا داوری

برتر از همه مردمان مدینه می‌شمارد.

زیرا نبی در کائنات صاحب تصرف است و مشابه عالم عقول شده و نقوش ثابت لوح محفوظ در روح قدسی او منتقش شده، ^{۶۴} از همین روست که فارابی نبی را صاحب معجزات و خرق عادات و عالم به اسرار و غیب معرفی می‌کند که بی نیاز از تعلم و یادگیری از افراد دیگر است و در عین حال راه سعادت دنیوی و اخروی را به آنان نشان می‌دهد. زیرا در نظر او تنها فیلسوف یا نبی منذر است، که به بالاترین درجه سعادت رسیده است و این امر منوط به وجود شرایط اثباتی در مدینه نمی‌باشد، زیرا بنابر فطرت و استعداد و ماهیت و کمال قوای ناطقه و متخیله است که او به این مقام رسیده و وجود او منوط به وجود مدینه نمی‌باشد، گرچه بنا شدن مدینه فاضله وابسته به وجود اوست که مقام رئیس نخست را که محور و اساس مدینه فاضله است، دارد.

رئیس اول در اعلی درجه سعادت و کمال عقل قرار دارد، که فارابی علاوه بر اتصال وی به عقل فعال، قوت متخیله و علم به جزئیات را شرط نسبی منذر بودن ذکر کرده.

به نظر
دکتر داوری اردکانی
گزینه فارابی را از شهر و
احتجاج نباید حمل بر
نفرت او از انسانها کرد،
بلکه به دلیل اشتغال بسیار
فارابی به تفکر است.

با وجود اساسی و اصلی بودن مبحث نبوت در بحث مدنی و مدینه فارابی، او بیشتر به اخذ معرفت و علم و نحوه عالمیت نبی و ماهیت آن پرداخته است، که این امر با دانش سالار [علم محور] بودن فلسفه فارابی قابل توجیه است. فارابی به تشریح تمایزات جزئی این امر در مقایسه با فیلسوف می‌پردازد که در نهایت در مصالحه و توفیق این دو انجامیده، که البته نبی استحقاق حکمت را دارد، اما فیلسوف تنها، نبی نیست.

پرداختن به حاکمیت نبوی در دوره‌ای که دوره ختم نبوت است و به نوعی پردازش عقلانیت در عالم اسلام و وارد کردن عقل و حکمت در دین و حاکمیت از سوی فارابی با برداشت‌های مختلفی مواجه شده است، از جمله اینکه رأی به انفکاک حاکمیت نبوی و حاکمیت حکمت در جامعه دینی و جامعه غیر دینی می‌دهند و عده‌ای فراتر از آن حاکمیت نبی را منحصر در رسول اسلام (ص) می‌دانند و نیز در اظهار نظرهایی بنا را بر اعتقاد فارابی بر اسلام نهاده‌اند و تعلق قلبی وی به پیامبر اسلام، اینکه او در صدد احیای حاکمیت پیامبر است، حتی اگر فقط به طور نظری باشد و تحقق آن به عالم مجردات عقلی احاله شود!

با توجه به مسائل جاری در دوره حیات معلم ثانی که در بخش اول مقاله آمد عمده آراء طرح نظر حاکمیت نبوی و نیز تقلیل آن تا به رؤسای سنت را راه حل فارابی برای مشکلات ناشی از ختم نبوت و نیز مسائل خلافت دانسته‌اند. اظهار نظرهایی نیز با اعتقاد به شیعه اثنی عشری بودن فارابی، تفسیر او را از رئیس تابعه مائل و رئیس سنت و رؤسای سنت ناشی از مذهب او دانسته‌اند: یعنی تفویض ریاست مدینه را بعد از نبی رئیس اول به فردی که صاحب حکمت و ریاست است، اما آورنده شریعت نمی‌باشد و به دنبال آن مطرح شدن دین شناسان و فقها در سیاست که منجر به استمرار طریقه پیامبر و جانشینان اوست، را مورد توجه قرار داده‌اند.

در نتیجه تسامحی که فارابی در استمرار طریقه پیامبر در انواع ریاسات قائل می‌شد و نیز نظر به جایگاه فرد انسانی، نوع حیوان ناطق، در هستی‌شناسی او و توانایی انسان حکیم در برقراری ارتباط با عقل فعال و در نتیجه آن اتصال به جریان فیوضات و علوم و معقولات اولیه عالم فوق قمر که در نهایت به سبب اول ختم می‌شود، فارابی به نوعی ادامه نبوت فلسفی را مطرح می‌کند، رئیس حکیمی که به سعادت حقیقی رسیده و راهبر و رساننده اعضای مدینه به سعادت است. مبنای این نظر بر آن است که فارابی فیلسوف را تا مقام نبوت بالا برده است و از نظر شرافت و آگاهی رأی به برتری یکی بر دیگری نداده است، مشروعیت این رئیس مدینه در دارا بودن حکمت می‌باشد، یعنی استمرار شریعت در بستر حکمت از طریق رئیس در مدینه فاضله ممکن می‌شود.

اما در نظام فلسفی فارابی تقدم با پیامبر است و حکیم رونده امین طریق نبوی است، از آن جهت که آگاه به حقایق عقلانی شده و بر همین مبنا مؤمن حقیقی به شریعت پیامبر خواهد بود و حضور او و یا مطرح کردن فیلسوف در کنار پیامبر، تهدید و یا تقابلی در برابر آن به حساب نمی‌آید.

۱۸. نتیجه‌گیری

در تقسیم هستی به عالم سماوی و عالم زمینی از سوی فارابی و نظریه عقول و وجود نظم و سلسله مراتب در هر دو عالم زمینی و آسمانی و امکان ارتباط این دو عالم و جریان فیض و صدور و جایگاه حیوان ناطق (انسان) در نظام هستی‌شناسی فارابی، غایتمند و ایده‌آلی و مطلوب گرا بودن فلسفه او در کلیت خود و تعمیم این اصول به فلسفه سیاسی، این نبی است که نقطه اتصالی تقسیمات متعدد نظام کلی فارابی و نیز محور و هدف اصلی او در فلسفه سیاسی‌اش می‌باشد.

فارابی با ایجاد نوعی مشروعیت عقلانی فلسفی برای امر و حیانی نبوت، برای دخالت دادن شریعت در امری که در آنها اصالت به عقلانیت داده می‌شود؛ به طور اخص حکومت و سیاست - در واقع هدف از نبوت را سامان دادن به زندگی مدنی و سیاست امور و هدف از سیاست را استمرار نبوت (شریعت) قرار می‌دهد. فلسفه و حکمت را اگر نگوییم زیر مجموعه شریعت قرار می‌دهد، لاقلاً به آن اجازه انحراف از مسیر شریعت را نمی‌دهد.

قائل شدن به نظم و ترتیب در کل هستی که مقدمه‌ای است برای شمول آن در میان افراد انسانی و پذیرفتن نظریه فیض و صدور برای ایجاد ارتباط در اجزای نظام هستی و قابلیت اتصال آن (فیض و صدور) به نوع انسان در مرتبه عالم سفلی و در پی آن قائل شدن به استعداد دریافت فیوضات توسط برخی افراد مستعد کمالات، در حالی که نقطه آغاز آفرینش را ناشی از نوعی علم می‌داند و هستی فیضان همان علم است، علمی که در پی قطع فیض، در عالم کثرت خیری از آن نیست، در عالمی که از لحاظ نظم عکس عالم مافوق است، در آغازی که با احسن موجودات است، جایی برای ادراک عالم عقول نمانده تا اینکه، اکمل موجودات این عالم نمایان می‌شود، همان انسان الهی که به واسطه وحی، مجرای عبور فیض جاری در عقول، و در درون آن علم و معارف مجرد عقلی و علوی، به دنیای برترین

نوع موجودات مادی یعنی انسان است.

و نیز لازمه رساندن و نیز دریافت این معارف و کمالات توسط انسان‌ها، زندگی جمعی می‌باشد، نوعی زندگی در کنار هم، که براساس همین ادراکاتِ نبوی سامان خواهد پذیرفت و مدینه فاضله معلم ثانی بعد از اصالت بخشیدن به وجود و حضور نبی متولد می‌شود.

بنابر نظر فارابی بعد از این، فقط دین و شریعت راهنما و راهگشا در امور دنیوی و با وضوح بیشتر امور اخروی خواهد بود. روند زندگی مدنی مردم در بستر شریعت ادامه می‌یابد و اصول مدنیت بر محور شریعتی که نبی از عقل فعال دریافت نموده بنا می‌شود. و براساس آن مردمان به سعادت می‌برند. مردمی که ذاتاً و فطرتاً متفاوت و متفاضل آفریده شده‌اند و هماهنگ با نظم صحیح هستی در نظم مقرر خود به کمال و سعادت مقدر خود خواهند رسید.

فارابی شریعت و حکمت را - در بستری الهی، وحیانی و خدا محور - در هم آمیخت، تا با دو امر انتزاعی، زندگی عادی و روزمره جامعه خود را سامان بخشد. نظام فلسفه سیاسی فارابی حول مفهوم نبوت نضج می‌پذیرد و تمامی مباحث آن به طور مستقیم یا غیر مستقیم با انحای مختلف مرتبط با مفهوم نبوت است.

فارابی نخستین فیلسوف مسلمان بود که به سیاست پرداخت و فلسفه خود را فرع بر سیاست قرار داد، بنابراین است که فارابی در این زمینه مرجع همه حکمایی است که بعد از او آمدند. ابن سینا به پیروی از معلم ثانی در سیاست قلمفرسایی کرده است.^{۶۵} ابن سینا، بعد از معلم ثانی آمد و با ابن سینا «فلسفه مدنی» در اسلام کمال یافت، در فلسفه سینایی، فلسفه مشائیان با فلسفه غیبی اسکندرانیان و اشراق صوفیان و رجال متکلمان و حقایق ایمانیان به طرز جالبی در هم آمیخت و آشتی یافت.^{۶۶}

پی‌نوشت‌ها

۱. فاراب در بالای رودخانه جاخارتس با سیمون از شهرهای ترک نشین که اهالی آن از قرن سوم به اسلام گرویدند و شافعی مذهب بوده‌اند.
۲. برای توضیحات بیشتر در این باره رک: فرناز ناظرزاده کرمانی، اصول و مبادی فلسفه سیاسی فارابی، شرح نظریه مدینه، چاپ اول، قم: انتشارات دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۶، ص ۶
۳. عبدالرفیع حقیقت، تاریخ علوم و فلسفه ایرانی از جاماسب حکیم تا حکیم سبزواری، چاپ اول، تهران: اساطیر، ۱۳۰۰ به نقل از: خلیل حنا الجر الفاخوری، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ج ۲، ترجمه عبدالحمید آیتی، چاپ اول، تهران: کتاب زمان، ۱۳۵۸، ص ۴۰۰.
۴. فرناز ناظرزاده کرمانی، اصول و مبادی فلسفه سیاسی فارابی، پیشین، ص ۴۰.
۵. رضا داودی، فارابی مؤسس فلسفه اسلامی، چاپ اول، تهران: مرکز مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۲، ص ۷۵.
۶. همان، ص ۷۵.
۷. سید جواد طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران، کویر، ۱۳۷۳، ص ۱۴۰.
۸. رضا داوری، فارابی مؤسس فلسفه اسلامی، چاپ اول، تهران: شورای عالی فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴.
۹. عبدالله نعمه، فلاسفه شیعه، مترجم جعفر غضبان، چاپ اول، تبریز: کتابفروشی ایران، ۱۳۶۷، ص ۴۱۳.
۱۰. علی اصغر حلبی، تاریخ فلسفه در ایران و جهان اسلامی، چاپ دوم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۱، ص ۱۱۴.
۱۱. عبدالله نعمه، فلاسفه شیعه، پیشین، ص ۴۱۴.
۱۲. محسن مهاجرنیا، اندیشه سیاسی فارابی، چاپ اول: قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۸۱.
۱۳. هانری کورین، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه جواد طباطبایی، تهران: کویر، ۱۳۷۰، ص ۲۱۷.
۱۴. سعید شیخ، مطالعات تطبیقی در فلسفه اسلامی، ترجمه، مصطفی محقق داماد، چاپ اول، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۸، ص ۱۲۵.
۱۵. ابونصر محمدفارابی، السیاسة، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا، کپی نسخه اصلی، صص ۵۶.
۱۶. فارابی، فصوص الحکم، ص ۱۵۱.
۱۷. در توضیح مطلب بیان می‌شود که فارابی امر مفاض از عقل فعال را به منزله ضوء و نوری می‌داند. که آفتاب به چشم اعطا می‌کند، تا قادر بر دید شود. رک: فارابی، مقدمه اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، ترجمه و تحشیه سید جعفر سجادی، چاپ دوم، تهران: طهوری، ۱۳۶۱، ص ۱۱.
۱۸. ابونصر فارابی، آراء اهل مدینه الفاضله، الدكتور البیرنصری نادر، الطبعة السادسة، بیروت: دار المشرق، ۱۹۹۱م، ص ۱۳.
۱۹. فارابی، سیاست مدینه، ترجمه دکتر سید جعفر سجادی، چاپ اول، تهران: انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۸.
۲۰. محسن مهاجرنیا، دولت در اندیشه سیاسی فارابی، چاپ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰، صص ۹۹-۵۰.
۲۱. اصول و مبادی فلسفه سیاسی فارابی، پیشین، ص ۱۹۷.

۲۲. همان، صص ۲۰۱ - ۲۰۳.
۲۳. فارابی، فصوص المدنی، فصل ۷۱، ص ۱۵۲.
۲۴. اصول و مبادی فلسفه سیاسی فارابی، همان، ص ۲۰۴.
۲۵. در توضیح مطلب می‌آید که قوه ناطقه عملی بدان جهت آفریده شده است، که خادم قوه نظری باشد و قوه ناطقه نظری برای آن آفریده نشده است که خادم چیزی دیگر باشد، بلکه برای این آفریده شده است، که انسان به واسطه آن به سعادت برسد. تحشیه سید جواد طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران، پیشین، ص ۱۳۱، به نقل از: فارابی، آراء اهل مدینه فاضله.
۲۶. اصول و مبادی فلسفه سیاسی فارابی، پیشین، ص ۱۹۲.
۲۷. همان، صص ۱۹۸ و ۱۸۸.
۲۸. فارابی، آراء اهل مدینه فاضله، پیشین، ص ۲۲۵.
۲۹. رضا داوری اردکانی، فلسفه مدنی فارابی، چاپ اول، تهران: شهر کتاب هرمس، ۱۳۷۷، ص ۹۲ و ص ۱۰۱.
۳۰. فارابی، سیاست مدنی، ترجمه و تحشیه، دکتر سید جعفر سجادی، چاپ اول، تهران، انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۸، ص ۱۴۴.
۳۱. داود فیرحی، قدرت دانش مشروعیت در اسلام، چاپ اول، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۳۳۱.
۳۲. حاتم قادری، اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، چاپ چهارم، تهران، سمت، ۱۳۷۹، ص ۱۴۰.
۳۳. فارابی، اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، پیشین، صص ۲۵۹ - ۲۵۱.
۳۴. همان، ص ۲۵۲.
۳۵. فارابی، سیاست المدنی، پیشین، ص ۱۶۳.
۳۶. شناخت انواع اجتماعات از دیدگاه فارابی و ابن خلدون، چاپ اول، تهران، ص ۴۷.
۳۷. سید جواد طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران، پیشین، ص ۱۲۳.
۳۸. رضا داوری، فلسفه مدنی فارابی، پیشین، ص ۲۳.
۳۹. همان.
۴۰. سید جواد طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران، ص ۱۲۵.
۴۱. فارابی، اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، پیشین، ص ۲۵۵.
۴۲. اقتباس از همان ص ۳۹۲.
۴۳. فارابی، سیاست مدنی، پیشین، صص ۱۶۰ - ۱۶۱.
۴۴. فارابی، اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، پیشین، صص ۲۵۲ - ۲۶۰.
۴۵. شناخت انواع اجتماعات از دیدگاه فارابی و ابن خلدون، پیشین، ص ۵۷.
۴۶. همان، ص ۵۸.
۴۷. فارابی، اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، پیشین، ص ۳۴۲.
۴۸. همان، صص ۲۶۰ - ۲۶۲.
۴۹. فارابی، سیاست مدنی، صص ۱۵۵ - ۱۵۶.
۵۰. عبدالله نعمه، فلاسفه شیعه، پیشین، ص ۴۱۲.
۵۱. محسن مهاجرنیا، دولت در اندیشه سیاسی فارابی، پیشین، ص ۱۶۳.
۵۲. همان، صص ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸.
۵۳. همان، ص ۱۶۰.
۵۴. فارابی، اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، پیشین، صص ۲۴۳ - ۲۴۵.
۵۵. علی اصغر حلبی، تاریخ فلسفه در ایران و جهان اسلامی، پیشین، ص ۱۴۵.
۵۶. اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، پیشین، ص ۱۴۲.
۵۷. هانری کوربن، تاریخ فلسفه در جهان اسلام، پیشین، صص ۲۲۳ و ۲۲۱.
۵۸. رضا داوری، فلسفه مدنی فارابی، پیشین، ص ۲۰۸.
۵۹. رضا داوری فارابی، مؤسس فلسفه اسلامی، پیشین، به نقل از والترز، ص ۱۱۲.
۶۰. هانری کوربن، تاریخ فلسفه اسلامی، پیشین، ص ۲۲۱.
۶۱. فارابی، اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، پیشین، ص ۲۶۹.
۶۲. علی اصغر حلبی، تاریخ فلسفه در ایران و جهان اسلامی، پیشین، ص ۱۱۳.
۶۳. فصول المدنی.
۶۴. رضا داوری، فلسفه مدنی فارابی، پیشین، ص ۱۹۳.
۶۵. مقاله نظریه عدالت در فلسفه سیاسی بو علی سینا، نامه فلسفه، ش ۴، دکتر بهرام اخوان کاظمی، ص ۱۲۳.
۶۶. علی اصغر حلبی، تاریخ فلسفه در ایران و جهان اسلامی، پیشین، ص ۲۲۶.